

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدیریت آموزش و پرورش شهرستان میناب

درسنامه ادبیات فارسی پایه نهم

کاری از:

فائزه محرابی: معاون آموزشی دبیرستان ارشاد

مصطفی ناصری: دبیر ادبیات فارسی دبیرستان شاهد شهید عیسی ذاکری

سال تحصیلی: ۱۴۰۰-۱۳۹۹

« دست توانای معلم است که چشم انداز آینده ما را ترسیم می کند. »

« مقام معظم رهبری »

مقدمه:

در سال تحصیلی گذشته، در پی شیوع ویروس کرونا، آموزش‌های مجازی جایگزین آموزش‌های حضوری مدارس شد.

در این بین نیز برخی معلمان، با ابتکار و خلاقیت، سعی در تداوم امر آموزش و برقراری ارتباط هرچه بیشتر مجازی با دانش آموزان داشتند.

گفتنی است تعدادی از دانش آموزان به دلیل عدم دسترسی به تلفن همراه هوشمند یا اینترنت از آموزش‌های مجازی محروم شدند که برای تحقق عدالت آموزشی به شیوه‌های دیگر، از آموزش بهره مند شدند. یکی از این شیوه‌ها، تولید و تالیف درسنامه برای این دسته از دانش آموزان بود.

در این روزهای کرونایی مصمم شدیم تا با تولید درسنامه کتاب ادبیات فارسی پایه نهم، برای سال تحصیلی جدید، گوشه‌ای از دلواپسی خانواده‌ها را برای آموزش فرزندانشان کاهش دهیم و امیدواریم که در ادامه نیز در کنار آموزش‌های حضوری در مدارس، این نوع درسنامه‌ها برای یادگیری بهتر مطالب به دانش آموزان کمک کند.

این درسنامه تمامی دروس کتاب فارسی (به جز دروس آزاد: درس پنجم و پانزدهم) را شامل می‌شود که در هر درس معانی کلمات، معانی اشعار، دانش‌های زبانی و ادبی، آرایه‌های ادبی، تاریخ ادبیات و آثار نویسندگان و

..... به روشی ساده، خلاصه و مفید بیان شده است. در قسمت پایانی درسنامه نیز به تفکیک هر درس، سوالاتی طرح شده تا دانش آموز پس از مطالعه هر درس برای ارزیابی خود به سوالات پاسخ دهد.

لازم به ذکر است که قسمت خودارزیابی و تمرین نوشتن کتاب فارسی در این درسنامه حذف شده است چرا که توصیه می‌شود دانش آموز پس از مطالعه درسنامه و با راهنمایی دبیر محترم خود، به این بخش‌ها پاسخ دهد.

امید است با یاری خداوند متعال، همگی عزممان را برای زمین‌گیر کردن ویروس کرونا جزم کرده و در عین حال از وظایف شغلی خود غافل نشویم.

به امید روزهای بهتر و سرشار از سلامتی

«تابستان ۱۳۹۹»

مصطفی ناصری

فهرست

صفحه	عنوان
۱	ستایش
۳	درس اول: آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
۸	درس دوم: عجایب صنع حق تعالی
۱۴	درس سوم: مثل آینه، کار و شایستگی
۱۷	درس چهارم: هم نشین
۲۲	درس ششم: آداب زندگانی
۲۸	درس هفتم: پرتو امید
۳۱	درس هشتم: هم زیستی با مام میهن
۳۴	درس نهم: راز موفقیت
۳۷	درس دهم: آرشی دیگر
۴۳	درس یازدهم: زن پارسا
۴۷	درس دوازدهم: پیام آور رحمت
۵۰	درس سیزدهم: آشنای غریبان، میلاد گل
۵۳	درس چهاردهم: پیدای پنهان
۵۶	درس شانزدهم: آرزو
۵۸	درس هفدهم: شازده کوچولو

به نام خداوند جان و خرد

شاعر: فردوسی

قالب شعر: مثنوی

اثر: شاهنامه

بیت اول:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

خرد: دانش ✨ اندیشه: فکر ✨

نثر روان: به نام خدایی که انسان را آفرید و به او عقل داد. و اندیشهٔ آدم از این بالاتر نمی‌رود و به حقیقت خدا پی نمی‌برد.

مفهوم بیت: ذهن انسان، قادر به شناخت خداوند نیست. ✨

خرد، اندیشه: ← مراعات نظیر ✨

بیت دوم:

خداوند نام و خداوند جای خداوند روزی ده رهنمای

خداوند: صاحب، دارنده ✨ جای: مکان ✨

نثر روان: خداوندی که صاحب نام‌ها و مکان‌هاست. خداوندی که روزی دهنده و راهنمای انسان است.

مفهوم بیت: خداوند، به وجود آورندهٔ تمام جهان است. ✨

تکرار: ← حرف «خ» و «ن» ✨

بیت سوم:

خداوند کیوان و گردان سپهر فروزندهٔ ماه و ناهید و مهر

کیوان: بلندترین ستاره «زُحل» ✨ گردان: گردنده ✨ سپهر: آسمان ✨

فروزنده: روشن کننده ✨ ناهید: سیارهٔ زُهره ✨ مهر: خورشید ✨

نثر روان: خداوند، خالق بلندترین ستاره و گردانندهٔ آسمان، روشن کنندهٔ ماه و ناهید و خورشید است.

کیوان، ماه، ناهید، مهر: ← مراعات نظیر ✨

بیت چهارم:

به بینندگان آفریننده را نبینی، مرنجان دو بیننده را

بیننده: چشم ✨



نثر روان: با چشمانت نمی توانی خدا را ببینی پس به چشم‌هایت زحمت نده.

☀️ **مفهوم بیت:** خداوند را با حواس مادی و چشم نمی توان دید و درک کرد.

بیت پنجم:

نیابد بدو نیز، اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه

☀️ **جایگاه: مکان**

نثر روان: خداوند در اندیشه آدم نیز نمی‌گنجد زیرا خداوند فراتر و برتر از نام و مکان است.

☀️ **راه نیافتن:** ← کنایه از درک نکردن عقل و اندیشه

بیت ششم:

ستودن نداند کس او را چو هست میان، بندگی را بپایدت بست

☀️ **ستودن: ستایش کردن** ☀️ **میان: کمر**

نثر روان: هیچ کس نمی تواند خدا را چنان که شایسته است، ستایش کند، پس برای بندگی و اطاعت خدا آماده باشیم.

☀️ **میان، بندگی را بپایدت بست:** ← کنایه از آماده شدن برای بندگی خدا

☀️ **هست و بست:** ← **جناس** ☀️ **تکرار:** ← حرف «ب» واج آرایبی

بیت هفتم:

توانا بود هر که دانا بود ز دانش، دل پیر، برنا بود

☀️ **برنا: جوان**

نثر روان: هر کس دانش کسب کند در زندگی موفق است. به وسیله دانش، دل انسان پیر، جوان می‌شود.

☀️ **مفهوم بیت:** هر کس دانا باشد، توانایی انجام کارها را دارد.

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است

شاعر: سعدی

قالب شعر: قصیده


آثار: بوستان، گلستان

بیت اول:

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

بامداد: صبح زود  لیل: شب  نهار: روز 

نثر روان: صبح زودی که شب و روزش یکسان است، بهترین کار این است که به صحرا برویم و از تماشای بهار، لذت ببریم.

لیل و نهار: ← متضاد  نهار و بهار: ← جناس تفاوت نکند لیل و نهار: ← اشاره به مساوی بودن طول شب و روز در اول بهار 

بیت دوم:

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است دل، ندارد که ندارد به خداوند اقرار

تنبیه: آگاهی  خداوند دل: انسان‌های آگاه  دل: معرفت، احساس  اقرار: اعتراف 

نثر روان: آفریده‌های خدا باعث آگاهی انسان می‌شود. هرکس خدا را قبول ندارد، دل و احساس ندارد.



واج آرایی: ← حرف د  که، به: ← جناس 

بیت سوم:

این همه نقش عجب، بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار




عجب: شگفت  فکرت: فکر 

نثر روان: این همه نقش‌های زیبا در دنیا وجود دارد، هرکس تفکر نکند مثل عکس روی دیوار، بی‌فایده است.

نقش بود بر دیوار: ← کنایه از بی‌فایده بود  در، دیوار: ← مراعات نظیر در، بر: ← جناس  دیوار وجود: ← تشبیه « وجود به دیوار تشبیه شده » 

بیت چهارم:

کوه و دریا و درختان، همه در تسبیح‌اند نه همه مستمعی، فهم کند این اسرار

تسبیح: ستایش خدا  مستمع: شنونده  اسرار: رازها 

نثر روان: همه موجودات، خدا را ستایش می‌کنند اما همه شنونده‌ها اسرار خدا را درک نمی‌کنند.

کوه و دریا و درختان: ← مراعات نظیر

بیت پنجم:

خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند: آخر ای خفته، سر از خواب جهالت بردار؟

خفته: بی خبر جهالت: نادانی

نثر روان: آیا خبر داری که مرغان سحر با آواز خواندنشان می‌گویند: ای بی‌خبر از خواب غفلت و نادانی بیدار شو؟

مرغان سحر می‌گویند: ← تشخیص مرغ سحر: ← قبلاً به خروس، مرغ سحری می‌گفتند

سر از خواب جهالت بردار: ← کنایه از آگاهی، بیداری خواب، سحر، خفته: ← مراعات نظیر

بیت ششم:

تا کی آخر چو بنفشه، سر غفلت در پیش؟ حیف باشد که تو در خوابی و نرگس، بیدار

غفلت: بی‌خبری، فراموشی

نثر روان: تا کی می‌خواهی مثل گل بنفشه در بی‌خبری باشی؟ حیف است که تو در خواب باشی و گل نرگس، بیدار و در حال عبادت باشد.

بنفشه: ← نماد انسان‌های بی‌خبر نرگس: ← نماد انسان‌های آگاه سر، در: ← جناس

بنفشه، نرگس: ← مراعات نظیر سر غفلت در پیش: ← کنایه از بی‌خبری

بیت هفتم:

که تواند که دهد میوه الوان از چوب؟ یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار؟

الوان: رنگارنگ چوب: منظور درخت است

نثر روان: چه کسی می‌تواند از چوب درخت، میوه‌های رنگین بیافریند؟ چه کسی می‌تواند از میان خار، گل صد برگ به وجود بیاورد؟


گل، خار: ← متضاد

بیت هشتم:

عقل، حیران شود از خوشه زرین عنب فهم، عاجز شود از حقه یاقوت انار

عناب: انگور عاجز: ناتوان حقه: جعبه، کیسه پر از یاقوت


نثر روان: عقل با دیدن یک خوشه انگور، حیران می‌شود و فهم انسان با دیدن زیبایی انار، ناتوان می‌شود.

عقل، حیران شود و فهم، عاجز شود: ← تشخیص  عنب، انار: ← مراعات نظیر


حقه یاقوت انار: ← تشبیه (انار به جعبه ای از جواهر تشبیه شده است).

بیت نهم:

پاک و بی‌عیب، خدایی که به تقدیر عزیز ماه و خورشید، مسخر کند و لیل و نهار

تقدیر: اراده  مُسَخَّر: رام، مطیع 

نثر روان: خدای پاک و بی‌عیبی که با تقدیر خود، ماه و خورشید و شب و روز را به فرمان ما درآورد.

ماه و خورشید: ← مراعات نظیر  لیل و نهار: ← متضاد 

بیت دهم:

تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او همه گویند و یکی گفته نباید ز هزار

نثر روان: تا قیامت همه در مورد بخشش و مهربانی خدا می‌گویند اما یکی هم از هزار تا گفته نشده است.

بیت یازدهم:

نعمتت بار خدایا، ز عدد بیرون است شکر انعام تو هرگز نکند شکرگزار

انعام: نعمت (این واژه با فتحه « انعام » چارپا معنی می‌دهد) 

نثر روان: خدایا نعمت‌های تو قابل شمارش نیست، هیچ شکرگزاری نمی‌تواند نعمت‌های تو را شکر کند.


ز عدد بیرون است: ← کنایه از فراوان بودن  شکر و شکرگزار و انعام: ← مراعات نظیر 


بیت دوازدهم:


سعدیا، راست روان گوی سعادت بردند راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار

راست روان: انسان‌های درستکار  سعادت: خوشبختی  منزل: مقصد 

نثر روان: ای سعدی انسان‌های درستکار به خوشبختی رسیدند. راستی را در پیش بگیر زیرا آدم خطاکار به مقصد نمی‌رسد.

گوی سعادت بردند: ← کنایه از دست یافتن به خوشبختی 

گوی سعادت: ← تشبیه (سعادت به گوی « توپ » تشبیه شده است) 

راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار: ← یادآور ضرب المثل « بار کج به منزل نمی‌رسد » 



دانش ادبی: یادآوری

تشبیه: وقتی کسی یا چیزی را به چیز دیگر، شبیه و مانند می‌کنیم،
از تشبیه استفاده کرده ایم

مثال:

دلش همچو آینه پاک است.

روزگارت چو خورشید، فروزان باد.

تنش چون بید، لرزان است.

تشخیص یا جان بخشی: وقتی ویژگی یا رفتار انسانی را به جانوران یا اشیا نسبت بدهیم، از جان بخشی استفاده کرده‌ایم.

مثال:

چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد.

ای نسیم سحر! آرامگه یار کجاست؟

شب ایستاده است.

گل بخندید و باغ شد پدرام.

جاده نفس می‌کشید.

« همانطور که می‌بینید ویژگی‌های انسان، به جانوران و اشیا نسبت داده شده است. »

مراعات نظیر یا تناسب: واژه‌هایی که از یک گروه و مجموعه هستند و با هم هماهنگی دارند.

مثال:

برآید که ما خاک باشیم و خشت

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت

چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد

« اجرام آسمانی »

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند.

یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

شبی در بیابان مکه از بی‌خوابی، پای رفتنم نماند، سر بنهادم، شتربان را گفتم: دست از من بدار. « اندامهای بدن »

سفر

نثر: ساده و روان

برگرفته از کتاب «اسرار التوحید» محمد بن منور

روزی پیر ما، با جمعی از همراهان به در آسیابی رسید. افسار اسب کشید و ساعتی درنگ کرد؛ پس به همراهان گفت: «می دانید که این آسیاب چه می گوید؟ می گوید: معرفت این است که من در آنم. گرد خویش می گردم و پیوسته در خود سفر می کنم تا هر چه نباید از خود دور گردانم!»

پیر: راهنما، مرشد ✨ ساعتی: لحظه ای ✨ درنگ: صبر ✨ معرفت: شناخت ✨

نثر روان: یک روز، شیخ و راهنمای ما ابوسعید ابی الخیر، با گروهی از همراهانش به در آسیابی رسید. اسبش را نگه داشت و مدتی، صبر کرد. سپس به همراهانش گفت: آیا می دانید که این آسیاب چه چیزی را به ما می گوید؟ می گوید: شناخت واقعی همین است که من «آسیاب» در حال انجام دادن آن هستم. به هنگام گشتن، به دور خودم، با خودم فکرمی کنم و کارهای خودم را مرور می کنم و هر چیزی را که شایسته نیست انجام دهم، از خودم دور می کنم.

گرد خویش گشتن: ← کنایه از کارها و اعمال خود را بررسی کردن ✨

عجایب صنع حق تعالی

نویسنده: محمد غزالی

آثار: کیمیای سعادت، احیاء العلوم، نصیحه الملوک

توضیحات متن درس

بدان که هر چه در وجود است، همه صنْعِ خدای تعالی است.

بدان: آگاه باش وجود: منظور، دنیا صنْع: آفرینش، احسان تعالی: بلند مرتبه
نثر روان: آگاه باش که هر چه در جهان هستی وجود دارد، همه را خداوند بلند مرتبه آفریده است.

آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آنچه بر وی است، چون کوه ها و بیابان ها و نهرها و آنچه در کوه
هاست، از جواهر و معادن.

بر وی: بر روی زمین نهرها: جوی ها، رودخانه ها جواهر: جمع جواهر

نثر روان: آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آن چه بر روی زمین است مانند کوه و بیابان و رودخانه و آن
چه در کوه هاست از سنگ های قیمتی و معدن ها.

در متن، دو مراعات نظیر با هم آمده که شبکه معنایی ایجاد کرده (آسمان، آفتاب، ماه، ستارگان، زمین) و (کوه،
بیابان، نهرها، جواهر، معادن)

آسمان و زمین: ← تضاد

و آنچه بر روی زمین است، از انواع نباتات و آنچه در بر و بحر است، از انواع حیوانات.

نباتات: جمع نبات، گیاهان بر: خشکی بحر: دریا

نثر روان: و آنچه که بر روی زمین وجود دارد از گیاهان و آنچه که در خشکی و دریا وجود دارد از انواع حیوانات.

بر و بحر: ← تضاد

و آنچه میان آسمان و زمین است، چون میغ و باران و تگرگ و رعد و برق و قوس قزح.

میغ: ابر قوس قزح: رنگین کمان برق: آذرخش، صاعقه

نثر روان: و آن چه که در میان آسمان و زمین است، مانند ابر و باران و برف و تگرگ و رعد و برق و رنگین کمان

آسمان و زمین: ← تضاد میغ، باران، برف، تگرگ، رعد، قوس قزح: ← مراعات نظیر

و علاماتی که در هوا پدید می آید، همه عجایب صنْعِ حق تعالی است و این همه آیات حق تعالی است. که تو را فرموده است تا در آن نظر کنی. پس اندر این آیات، تفکر کن.

اندر: در ✨ علامات: جمع علامت، نشانه ها ✨ عجایب: شگفتی ها ✨

نثر روان: و نشانه هایی که در هوا آشکار می شود، همه شگفتی های آفرینش خداوند بزرگ است و این ها نشانه هایی از خداوند بلندمرتبه است که به تو فرمان داده است که در آن ها نگاه کنی (دقت کنی). پس در این نشانه های خداوند، فکر و اندیشه کن.

در زمین نگاه کن که چگونه بساط تو ساخته است و جوانب وی فراخ گسترانیده.

بساط: فرش، هر چیز گسترده ✨ جوانب: جمع جانب، اطراف، کناره ها ✨

فراخ: وسعت، گسترده، گستردگی ✨

نثر روان: به زمین نگاه کن که خداوند چگونه آن را مانند فرشی برای تو آماده کرده و اطراف آن را گسترده کرده است.

منظور از جوانب وی: ← همه جای زمین است ✨

و از زیر سنگ های سخت، آب های لطیف، روان کرده تا بر روی زمین می رود و به تدریج بیرون می آید.

لطیف: زلال، گوارا ✨ به تدریج: کم کم ✨ روان: جاری ✨

نثر روان: و از زیر سنگ های محکم، آب گوارا جاری کرده است که بر روی زمین جاری می شود و کم کم از زیر زمین بیرون می آید.

سخت و لطیف: ← تضاد ✨

در وقت بهار بنگر و تفکر کن که زمین چگونه زنده می شود و چون دیبای هفت رنگ گردد، بلکه هزار رنگ شود.

دیبای: پارچه ای ابریشمی رنگی ✨

نثر روان: به هنگام بهار نگاه کن که زمین چطور شاداب و سرسبز می شود و مانند پارچه ای ابریشمی، رنگارنگ و زیبا می شود بلکه هزار رنگ می شود.

چون دیبای: ← تشبیه ✨ بلکه هزار رنگ شود: ← اغراق و بزرگ نمایی ✨



نگاه کن مرغان هوا و حشرات زمین را هر یکی بر شکلی دیگر و بر صورتی دیگر و همه از یک دگر نیکوتر؛

نثر روان: به پرندگان آسمان و حشره های روی زمین نگاه کن که هر یک را با شکل و ظاهری متفاوت آفریده و هر کدام از دیگری بهتر و زیباتر است.


هر یکی را آن چه به کار باید، داد و هر یکی را بیاموخته که غذای خویش چون به دست آورد و بچه را چون نگه دارد تا بزرگ شود و آشیان خویش چون کند. در مورچه، نگاه کن که به وقت خویش، غذا چون جمع کند.

نثر روان: آن چه لازم بود به هر یک از (موجودات) داده و به هر کدام، یاد داده که چگونه غذا به دست بیاورد و از بچه نگهداری کند تا بزرگ شود و چگونه لانه خود را بسازد. به مورچه نگاه کن که چگونه در زمان مناسب غذایش را جمع آوری می کند.


اگر در خانه ای شوی که به نقش و گچ کنده کرده باشند، روزگاری دراز، صفت آن گویی و تعجب کنی؛ و همیشه در خانه خدایی، هیچ تعجب نکنی؟

شوی: پروی  کنده کرده باشند: کنده کاری کرده باشند  صفت آن گویی: آن را وصف می کنی

نثر روان: اگر داخل خانه ای پروی که نقاشی و گچ بُری کرده باشند، زمان زیادی آن را وصف می کنی و از آن کار، تعجب می کنی در حالی که همیشه در خانه ی خدا (دنیا) هستی و اصلاً تعجب نمی کنی.

 خانه خدا (در خانه خدایی) ← منظور، دنیا است


و این عالم، خانه خداست و فرش وی زمین است و لکن سقفی بی ستون و این عجب تر است و چراغ وی ماه است و شعله ی وی آفتاب و قندیل های وی ستارگان.

 قندیل: چراغ آویز، چراغدان

نثر روان: و این دنیا، خانه خداست و فرش آن، زمین است و سقف بی ستون آن، آسمان است که این بسیار عجیب است و چراغ آن ماه است و شعله آن، خورشید و چراغدان هایش ستارگان هستند.

 این عالم خانه خداست: ← تشبیه  فرش آن زمین است: ← تشبیه

 چراغ وی ماه است: ← تشبیه  شعله وی آفتاب است: ← تشبیه

 سقف: ← منظور، آسمان است.

و تو از عجایب این، غافل که خانه بس بزرگ است و چشم تو بس مختصر و در وی نمی گنجد.

غافل: بی خبر ✨ مختصر: کم و کوتاه، ناچیز ✨

نُتروان: و تو از شگفتی های این دنیا بی خبری، زیرا دنیا بسیار بزرگ است و قدرت تو اندک و زیبایی ها و بزرگی های آن را درک نمی کنی.

بزرگ و مختصر: —← تضاد ✨

و مَثَل تو چون مورچه ای است که در قصر مَلِکی سوراخی دارد؛ جز غذای خویش و یاران خویش چیزی نمی بیند؛ و از جمال صورتِ قصر و بسیاری غلامان و سریرِ مَلِکِ وی، هیچ خبر ندارد.

مَلِک: پادشاه ✨ مَثَل: وصفِ حال، داستان ✨ مَلِک: فرمانروایی ✨ سریر: تخت ✨

نُتروان: ای انسان، تو در این دنیا مثل مورچه ای هستی که در قصر پادشاهی لانه دارد، جز غذا و دوستان خود به چیز دیگری فکر نمی کند و از زیبایی کاخ و نوکران و تخت پادشاه، خبر ندارد.

قصر، مَلِک، غلام: —← مراعات نظیر ✨

اگر خواهی به درجهٔ مورچه قناعت کنی، می باش و اگر نه، راهت داده اند تا در بستانِ معرفتِ حق تعالی، تماشا کنی و بیرون آیی. چشم باز کن تا عجایب بینی که مدهوش و متحیر شوی.

معرفت: شناخت ✨ تعالی: بلندمرتبه ✨ بستان: باغ ✨

چشم باز کن: دقت کن ✨ مدهوش: سرگشته ✨ متحیر: حیران و متعجب ✨

نُتروان: ای انسان، اگر می خواهی در حدّ و اندازهٔ مورچه باشی، باش و اگر نمی خواهی مثل مورچه باشی به تو اجازه داده اند که در باغ شناخت خداوند بزرگ، تماشا کنی و او را بهتر بشناسی، پس چشمت را باز کن و دقت کن تا شگفتی های آفرینش خداوند را در دنیا ببینی و شگفت زده و حیران شوی.

بستان معرفت: —← منظور، دنیا است ✨

هسته و وابسته‌های گروه اسمی

هسته: هسته معمولا اولین کلمه‌ای است که در جمله، کسره { - } می‌گیرد.

مثال:

دانش آموز باهوش { دانش آموز: هسته } لباس بلند { لباس: هسته } زهرا آمد { زهرا: هسته }

روش تشخیص هسته در گروه:

۱. اولین اسمی است که کسره می‌گیرد: این دو کتاب خواندنی

۲. اگر هیچ کلمه‌ای کسره نگیرد، آخرین کلمه گروه را هسته می‌گیریم: آن دو کارگر

۱. وابسته پیشین عبارت است از:

* **صفت اشاره:** این، آن، همین، همان

مثال: این درخت همان معلم آن مدرسه همین کلاس

* **صفت شمارشی:** یک، دو، سه، چهار،
اولین، دومین، سومین، چهارمین،

مثال: دو دختر پنج دانش آموز سومین خانه هفتمین روستا

* **صفت پرسشی:** چه، چند، کدام

مثال: چند کتاب خریدی؟ کدام گل را انتخاب کردی؟

* **صفت تعجبی:** عجب، چه

مثال: عجب هوایی! چه دریایی!

* **صفت مبهم:** هر، همه، هیچ، فلان، چند

مثال: فلان مغازه تعطیل است. هر آدمی می‌داند.

۲. وابسته پسین عبارت است از:

* **صفت بیانی:** لباس زیبا، دختر باهوش، درخت بزرگ، کلاس تمیز

* **مضاف الیه:** خانه علی، کشور ایران، باغ همسایه، در خانه

یادآوری:

هرگاه دو کلمه به وسیله « - » به هم اضافه شوند، ترکیب می‌سازند.

مثال:

دست پاک - کوه بلند - کتاب فارسی - چشم من - زندگی زیبا - خانه علی - کشور ایران و

همه مثال‌های بالا ترکیب هستند ولی نوع هر یک با دیگری فرق دارد.

ترکیب اضافی: مضاف + مضاف الیه

ترکیب وصفی: موصوف + صفت

راه‌های تشخیص ترکیب وصفی و اضافی:

۱. کسره بین دو کلمه را حذف می‌کنیم، بعد از کلمه اول، ویرگول می‌گذاریم و در آخر، فعل « است »

اضافه می‌کنیم. اگر عبارت، معنی داد، ترکیب وصفی است و اگر معنی نداد، ترکیب اضافی است.

مثال: ← اتاق تمیز: اتاق، تمیز است. { این جمله، معنی می‌دهد. پس ترکیب وصفی است. }

اتاق مدیر: اتاق، مدیر است. { این جمله معنی نمی‌دهد. پس ترکیب اضافی است. }

۲. به آخر کلمه دوم، « تر » اضافه می‌کنیم. اگر عبارت، معنی داد، ترکیب وصفی است و اگر معنی نداد،

ترکیب اضافی است.

مثال: ← مادر دلسوز: مادر دلسوز تر { چون معنی دارد، ترکیب وصفی است. }

مادر من: مادر من تر { چون معنی ندارد، ترکیب اضافی است. }

کلمه « بسیار » را در وسط دو کلمه قرار می‌دهیم. اگر عبارت، معنی داد، ترکیب وصفی است و اگر معنی

نداد، ترکیب اضافی است.

مثال: ← شهر تمیز: شهر بسیار تمیز { چون معنی دارد، ترکیب وصفی است. }

شهر مشهد: شهر بسیار مشهد { چون معنی ندارد، ترکیب اضافی است. }

مثل آینه

واژه های مهم

دیدگان: چشمان

تب و تاب: شور و هیجان

نقد: بررسی

بی هياهو: بی سر و صدا

چند نکته از متن درس:

❀ دیگران زبان نقد او و مانند پنجره‌هایی هستند. ← تشبیه «دیگران به زبان و پنجره تشبیه شده اند»

❀ خوبی و عیب: ← تضاد

❀ آن‌ها مثل آینه: ← تشبیه

بیت درس:

آینه چون نقش تو بنمود راست خود شکن، آینه شکستن خطاست

نثر روان: زمانی که آینه (دوستت) عیب‌های تو را به تو گفت، خودت را اصلاح کن و نباید آینه را بشکنی.

❀ مفهوم بیت: دوستت را از خود مرنجان

❀ آینه: ← منظور دوست

❀ راست، خطا: ← متضاد

❀ خود شکن: ← کنایه از اصلاح کردن خود

کار و شایستگی

شاعر: پروین اعتصامی

قالب شعر: قطعه

❀ اثر: دیوان قصاید

بیت اول:

جوانی، گه کار و شایستگی است گه خودپسندی و پندار نیست

❀ گه: هنگام

❀ خودپسندی: غرور

❀ پندار: خیال پردازی

نثر روان: جوانی، هنگام کار کردن است و زمان غرور و خیال پردازی نیست.

بیت دوم:

چو بفروختی، از که خواهی خرید؟ متاع جوانی به بازار نیست

متاع: کالای باارزش ✨ بازار: منظور دنیا

نثر روان: وقتی جوانی را از دست دادی، هرگز نمی‌توانی آن را بخری زیرا کالای باارزش جوانی در بازار نیست.

متاع جوانی: « تشبیه جوانی به کالا تشبیه شده است »

بفروختی، متاع، بازار، خرید: « مراعات نظیر

بیت سوم:

غنیمت شمر، جز حقیقت مجوی که باری است فرصت، دگر بار نیست

غنیمت: قدر دانستن ✨ باری: یک بار

نثر روان: قدر فرصت‌ها را بدان و فقط به دنبال حقیقت باش زیرا فرصت یک بار برای انسان پیش می‌آید.

بیت چهارم:

میپچ از ره راست، بر راه کج چو در هست، حاجت به دیوار نیست

نثر روان: از راه راست منحرف نشو. وقتی در هست چرا از دیوار بالا می‌روی؟

مفهوم بیت: به سمت کارهای بد و ناشایست نرو

راست، کج: « متضاد ✨ میپچ از ره راست: « کنایه از منحرف شدن ✨ در، دیوار: « مراعات نظیر

بیت پنجم:

ز آزادگان، بردباری و سعی پیاموز، آموختن عار نیست

بردباری: صبر ✨ آزادگان: جوانمردان ✨ عار: عیب، ننگ

نثر روان: از انسان‌های آزاده، صبر و تلاش پیاموز زیرا آموختن، عیب و زشت نیست.

بیت ششم:

به چشم بصیرت به خود در نگر تو را تا در آینه، زنگار نیست

بصیرت: آگاهی ✨ در نگر: نگاه کن ✨ زنگار: آلودگی « منظور گناه »

نثر روان: تا زمانی که دلت دچار گناه و آلودگی نشده، از روی آگاهی به خود نگاه کن. « به خودشناسی برس »

آینه: « منظور دل

بیت هفتم:

همی دانه و خوشه، خروار شد ز آغاز، هر خوشه خروار نیست

خورار: مقدار بار یک الاغ ✨ خوشه: چند دانه به هم پیوسته

نثر روان: هر دانه‌ای اول به خوشه و بعد به خروار تبدیل می‌شود. از اول هر خوشه، خروار نبوده است. ✨

مفهوم بیت: انسان‌ها برای رسیدن به هدف باید اندک اندک و گام به گام قدم بردارند. ✨

بیت، یاد آور ضرب المثل: ← قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود. ✨

بیت هشتم:

همه کار ایام، درس است و پند دریغا که شاگرد هشیار نیست

دریغا: افسوس ✨

نثر روان: همه کار روزگار، درس و پند دادن است. افسوس که شاگرد هوشیار و آگاهی وجود ندارد. ✨

درس، شاگرد: ← مراعات نظیر ✨

دانش ادبی: پرسش انکاری

پرسش انکاری: پرسشی است که سوال، مثبت است ولی جواب آن، منفی است. در پرسش انکاری، مقصود گوینده تاکید بر سوال است.

در این پرسش، شنونده به سوال پاسخ نمی‌دهد زیرا هم پرسشگر و هم مخاطب، جواب آن را می‌دانند و معمولاً برای تاکید بیشتر، مطرح می‌شود.

مثال:

که تواند که دهد میوه الوان از چوب؟ ← «جواب: هیچ کس نمی‌تواند»

کجا دانند حال ما، سبکسازان ساحل‌ها؟ ← «جواب: حال ما را نمی‌دانند»

چه کسی گفته است که بدون زحمت می‌توان موفق شد؟ ← «جواب: هیچ کس نگفته است»

چه کسی می‌تواند از عهده شکر نعمت‌های خدا برآید؟ ← «جواب: هیچ کس نمی‌تواند»

کدام دانش آموزی روز جمعه به مدرسه می‌رود؟ ← «جواب: هیچ دانش آموزی نمی‌رود»

واژه های مهم

طریقت: راه	خرسندی: خشنودی
متهم: تهمت زده شده، بدنام	مصاحبت: هم نشینی
خصال: ویژگی ها	شکیبا: صبور
لاف دوستی: ادعای دوستی	مصائب: جمع مصیبت: سختیها
آیین: روش	جامه: لباس
طبیعت: اخلاق و رفتار	منش: رفتار

توضیحات بیت های متن

بیت اول:

دیدار یار غایب، دانی چه ذوق دارد؟ ابری که در بیابان، بر تشنه‌ای ببارد
نثر روان: می‌دانی دیدن یاری که غایب بوده، چه ذوقی دارد؟ مثل تشنه‌ای است که در بیابان باشد و ابری برایش ببارد و سیرابش کند.

دیدن یار غایب به ابر تشبیه شده است 🌟

بیت دوم:

تا توانی می‌گریز از یار بد یار بد، بدتر بود از مار بد

می‌گریز: فرار کن 🌟

نثر روان: تا می‌توانی از دوست بد، دوری کن زیرا دوست بد از مار بد، ترسناک‌تر است.

یار بد، بدتر بود از مار بد: ← تشبیه « یار بد به مار » 🌟 یار و مار: ← جناس


بیت سوم:

مار بد، تنها تو را بر جان زند یار بد، بر جان و بر ایمان زند


نثر روان: مار بد، فقط به جسمت آسیب می‌رساند اما دوست بد، علاوه بر جسم و جان، ایمان و اعتقادات را از بین می‌برد.

بیت چهارم:

با بدان کم نشین که صحبت بد گرچه پاکی، تو را پلید کند

پلید: زشت 


نثر روان: با افراد بد، هم نشین نباش زیرا هم نشینی با بدان، تو را ناپاک و آلوده می کند هر چند که تو پاک باشی.

پلید و پاکی: ← تضاد 

بیت پنجم:

آفتابی بدین بزرگی را لکه ای ابر، ناپدید کند


نثر روان: لکه ای ابر، آفتاب به این بزرگی را پنهان و ناپدید می کند.

مفهوم بیت: دوستی با افراد بد، انسان را آلوده می کند. بدیهای کوچک، می توانند خوبیها را از بین ببرند. 

آفتاب: ← منظور انسان است  لکه ابر: ← منظور دوست بد است 

بیت ششم:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

نبوت: پیغمبری 

نثر روان: پسر نوح به خاطر همنشینی با انسانهای بد، از خاندان پیغمبری رانده شد و از قداست و بزرگی افتاد.


نبوت و نوح: ← مراعات نظیر  بیت به داستان حضرت نوح اشاره دارد « تلمیح » 

بیت هفتم:

سگ اصحاب کهف، روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

نیکان: انسانهای خوب 


نثر روان: سگ اصحاب کهف چند روزی به دنبال انسانهای نیک رفت و جایگاهی انسانی پیدا کرد.

بیت به داستان اصحاب کهف اشاره دارد. « تلمیح » 

بیت هشتم:

هم نشین تو از تو به باید تا تو را عقل و دین بیفزاید

نثر روان: هم نشین تو باید از تو بهتر باشد تا چیزی به عقل و دین تو اضافه کند.

مفهوم بیت: دوست انسان باید باعث رشد عقلی و علم و دین او شود. 

توضیحات جمله های مهم متن

چه بسیارند کسانی که لاف دوستی می زنند، اما در حقیقت گرگ هایی در جامه گوسفندان هستند.

نثر روان: انسان های زیادی هستند که ادعای دوستی با ما دارند اما در حقیقت گرگ هایی هستند که در لباس گوسفند پنهان شده اند.

هر که با بدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکند، به طریقت ایشان متهم گردد.

نثر روان: انسانی که با افراد بد دوست باشد اگر رفتار دیگران بر روی او اثر نکند به راه و روش آنها متهم می شود.

دانش زبانی: صفت های سنجشی

انواع صفت: ۱. صفت ساده ۲. صفت برتر « تفضیلی » ۳. صفت برترین « عالی »

صفت ساده: صفتی است که هیچ نشانه ای ندارد.

مثال: خوب ، زیبا ، بزرگ ، درخشان ، کوچک

صفت برتر یا تفضیلی: صفتی است که نشانه « تر » دارد و به آخر صفت ساده اضافه می شود.

مثال: خوب تر ، زیباتر ، بزرگ تر ، درخشان تر ، کوچک تر

صفت برترین یا عالی: صفتی است که نشانه « ترین » دارد و به آخر صفت ساده اضافه می شود.

مثال: خوب ترین ، زیباترین ، بزرگ ترین ، درخشان ترین ، کوچک ترین

صفت ساده	صفت تفضیلی « برتر »	صفت عالی « برترین »
شاد	شادتر	شادترین
نازک	نازک تر	نازک ترین
زرنگ	زرنگ تر	زرنگ ترین
عاقل	عاقل تر	عاقل ترین

باغبان نیک اندیش

نویسنده: سعد الدین وراوینی

اثر: مرزبان نامه

روزی خسروی به تماشای صحرا بیرون رفت. باغبانی پیر و سالخورده را دید که سرگرم کاشتن نهال درخت بود.

خسروی: پادشاهی

نثر روان: یک روز پادشاهی برای گردش به دشت و صحرا رفت. باغبان پیر و سال خورده ای را دید که مشغول کاشتن نهال درخت بود.

خسرو گفت: ای پیرمرد، در موسم کهنسالی و فرتوتی، کار ایام جوانی، پیشه کرده ای.

فرتوتی: پیری، سال خوردگی

ایام: جمع یوم: روزها

نثر روان: پادشاه گفت: «ای پیرمرد، در زمان پیری کارهای دوره جوانی را انجام می دهی.»

وقت آن است که دست از این میل و آرزو برداری و درخت اعمال نیک در بهشت بنشانی.

میل: علاقه

اعمال: جمع عمل، کارها

بنشانی: بکاری

نثر روان: وقت آن رسیده که این کارهای دنیا را کنار بگذاری و کارهای شایسته ای را انجام دهی تا به بهشت بروی. «ترک دنیا و جمع کردن پاداش اعمال معنوی»

درخت، بنشانی: ← مراعات نظیر

درخت اعمال نیک: ← تشبیه «اعمال به درخت تشبیه شده است»

چه جای این حرص و هوس باطل است؟ درختی که تو امروز نشانی، میوهی آن کجا توانی خورد؟

حرص: طمع، زیاده خواهی

باطل: بیهوده و بی فایده

نثر روان: تو با این پیری نباید به دنبال کارهای بیهوده باشی. چون تو، تا زمان بزرگ شدن این درخت و محصول دادن آن، زنده نمی مانی و ثمر و نتیجه آن را نخواهی دید.

درختی که تو امروز نشانی، میوهی آن کجا توانی خورد؟ ← پرسش انکاری (استفهام انکاری) است.

باغبان پیر و پاک دل گفت: «دیگران نشانند، ما خوردیم؛ اکنون ما بنشانیم تا دیگران خورند».

نشانند: کاشتند

پاک دل: مهربان و با صفا

نثر روان: باغبان پیر و مهربان گفت: دیگران، قبل از ما زحمت ها کشیده اند و ما حاصل زحمت آن ها استفاده کردیم، الآن ما می کاریم تا آیندگان از آن ها، استفاده کنند.

موزه محرابی

مصطفی ناصری

نویسنده: عنصرالمعالی

✨ اثر: قابوس نامه

توضیحات جمله های مهم متن

✨ **بدان که مردم بی هنر، مادام بی سود باشد، چون مغیلان که تن دارد و سایه ندارد؛ نه خود را سود کند و نه غیر خود را.**

✨ **مردم: انسان** ✨ **هنر: برتری و فضیلت** ✨ **مادام: همیشه** ✨ **مغیلان: درختچه خار دار**

نثر روان: بدان که انسان بدون هنر و داشتن برتری برای همیشه بی فایده است. مانند درختچه خار داری که جسم دارد ولی سایه ندارد. این انسان نه برای خود سودی دارد و نه برای دیگران.

✨ **« در عبارت بالا مردم به مغیلان تشبیه شده است »**

✨ **جهد کن که اگر چه اصیل و گوهری باشی، گوهر تن نیز داری که گوهر تن از گوهر اصل بهتر بود.**

✨ **جهد: تلاش** ✨ **اصیل: دارای اصل و نسب خوب** ✨ **گوهری: دارای ارزش و با اصل و نسب**

نثر روان: تلاش کن هر چند که انسان با اصل و نسب خوب، هستی، هنر و فضیلتی هم داشته باشی زیرا هنر و شایستگی فردی از اصل و نسب، بهتر و با ارزش تر است.

✨ **بزرگی، خرد و دانش راست نه گوهر را، اگر مردم را با گوهر اصل، گوهر هنر نباشد، صحبت هیچ کس را به کار نیاید.**

✨ **صحبت: هم نشینی و دوستی** ✨ **به کار نیاید: نامناسب است، به درد نمی خورد**

نثر روان: ارزش و بزرگی انسان به عقل و دانش اوست نه به اصل و نسبش، اگر انسان همراه با اصل و نسب، هنر و شایستگی فردی نداشته باشد به درد دوستی و هم نشینی نمی خورد.

✨ **در هر که این دو گوهر یابی، چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی، همه را به کار آید.**

نثر روان: در هر کس این دو ویژگی « اصل و نسب و شایستگی فردی » را پیدا کردی، با او دوستی کن و او را از دست نده زیرا چنین انسانی برای همه مفید و به درد بخور است.

✨ **چنگ در وی زن:** ← **کنایه از کمک گرفتن** ✨ **از دست مگذار:** ← **کنایه از رها نکردن**

سخن، ناپرسیده مگوی و از گفتار خیره پرهیز کن، چون باز پرسند جز راست مگوی، تا نخواهند کس را نصیحت مگوی و پند مده؛ خاصه کسی را که پند نشنود که او خود اوفتد.

خیره: بی فایده ✨
خاصه: بخصوص ✨
اوفتد: گرفتار می شود ✨

نثر روان: تا حرفی را از تو نپرسیده‌اند از حرف زدن بی فایده، دوری کن، وقتی از تو چیزی می‌پرسند، فقط حرف راست بگو، مخصوصاً کسی که پند پذیر نیست را نصیحت نکن زیرا چنین کسی، خودش گرفتار می‌شود.

از جای تهمت زده پرهیز کن و از یار بد اندیش و بد آموز بگریز، به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم تو شادی نکنند.

تهمت: نسبت دروغ ✨
بداندیش: بد فکر، بدخواه ✨

نثر روان: از رفتن به جاهایی که مردم به آن بدگمان هستند، دوری کن و از دوست بدخواه و بد فکر فرار کن، در غم و اندوه مردم خوشحالی نکن تا مردم هم در غم تو شادی نکنند.

داد ده تا داد یابی، خوب گوی تا خوب شنوی، اگر طالب علم باشی، پرهیزگار و قانع باش و علم دوست و بردبار و کم سخن و دور اندیش

داد: انصاف ✨ طالب: خواهان ✨ قانع: راضی ✨ بردبار: صبور ✨ دور اندیش: آینده نگر ✨

نثر روان: همیشه با عدالت و انصاف رفتار کن تا با تو به عدالت و انصاف رفتار کنند، خوب حرف بزن تا حرف خوب بشنوی. اگر خواهان علم و دانش هستی، پرهیزگار و قانع و راضی و دوستدار علم، صبور، کم حرف و آینده نگر باش.

بخش دوم: توضیحات جمله های مهم متن

نویسنده: خواجه نصیر الدین توسی

اثر: اخلاق ناصری ✨

آدمی باید که بسیار نگوید و سخن دیگری به سخن خود، قطع نکند.

نثر روان: انسان نباید بسیار حرف بزند و نباید حرف دیگری را با حرف خود، قطع کند.

اگر سوال از جماعتی کنند که او داخل آن جماعت بود، بر ایشان سبقت ننماید و اگر کسی به جواب مشغول شود، او بر بهتر جوابی از آن، قادر بود، صبر کند تا آن سخن تمام شود، پس جواب خود بگوید بر وجهی که در متقدم طعن نکند.

سبقت: پیشی گرفتن ✨ بر وجهی: به گونه ای ✨ متقدم: قبلی و پیشین ✨ طعن: تمسخر ✨

نثر روان: اگر از گروهی سوالی شود که او هم در آن گروه باشد، در جواب دادن، پیشی نگیرد و اگر کسی مشغول جواب دادن باشد و او می تواند جواب بهتری بدهد، باید صبر کند تا حرف آن شخص تمام شود، سپس جواب خود را به صورتی بگوید که شخص قبلی، تمسخر نشود.

در محاوراتی که به حضور او میان دو کس رود، خوض ننماید و اگر از او پوشیده دارند، استراق سمع نکند و تا او را با خود در آن مشارکت ندهند، مداخلت نکند.

✨ محاورات: گفت و گو ✨ خوض ننماید: خیلی و عمیق فکر نکند ✨ استراق سمع: دزدکی گوش دادن

نثر روان: در گفت و گوهایی با حضور او میان دو نفر انجام می شود، عمیق فکر نکند و اگر آن دو نفر، سخنشان را از او مخفی می کنند، دزدکی گوش نکند و تا وقتی که او را در گفت و گوی خود شریک نکرده اند، دخالت نکند.

دانش زبانی: گروه فعلی (۱) زمان حال یا مضارع

در این درس با سه نوع فعل مضارع آشنا می شوید:

۳. مضارع مستمر

۲. مضارع التزامی

۱. مضارع اخباری

* مضارع اخباری: فعلی است که به بیان خبری و انجام گرفتن کاری در زمان حال می پردازد.

نشانه مضارع اخباری « می » است.

مثال: ← می روم ، می خوری ، می بیند ، می پوشیم ، می شنوید ، می پرسند

طریقه ساخت مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه « شناسه ها: -م ، ی ، -د ، یم ، ید ، -ند »

جمع



می + پوش + یم: می پوشیم

می + شنو + ید: می شنوید

می + پرس + -ند: می پرسند

مفرد



می + رو + -م: می روم

می + خور + ی: می خوری

می + بین + -د: می بیند

* **مضارع التزامی:** فعلی است که انجام کاری را در زمان حال با شک، تردید، آرزو، شرط و بیان می‌کند.

نشانه مضارع التزامی « ب » است.

مثال: **بروم ، بنویسی ، بخواند ، بگیریم ، بسازید ، بشکنند**

طریقه ساخت مضارع التزامی ← **ب + بن مضارع + شناسه « شناسه‌ها: مَ ، ی ، دَ ، یم ، ید ، نَد »**

جمع

ب + گیر + یم: بگیریم

ب + ساز + ید: بسازید

ب + شکن + نَد: بشکنند

مفرد

ب + رو + مَ: بروم

ب + نویس + ی: بنویسی

ب + خوان + دَ: بخواند

* **مضارع مستمر:** فعلی است که جریان انجام کاری را در زمان حال بیان می‌کند.

نشانه فعل مضارع مستمر « دار » می‌باشد.

مثال: **دارم می‌روم ، داری می‌خوری ، دارد می‌پرسد ، داریم می‌شنویم ، دارید می‌نویسید ، دارند می‌خوانند**

طریقه ساخت مضارع مستمر: ← **دار + شناسه + می + بن مضارع + شناسه**

جمع

دار + یم + می + شنو + یم: داریم می‌شنویم

دار + ید + می + نویس + ید: دارید می‌نویسید

دار + نَد + می + خواب + نَد: دارند می‌خوانند

مفرد

دار + مَ + می + رو + مَ: دارم می‌روم

دار + ی + می + خور + ی: داری می‌خوری

دار + دَ + می + پرس + دَ: دارد می‌پرسد

نکته: فعل مضارع اخباری و مضارع التزامی گاهی بدون نشانه « می و ب » به کار می‌روند.

مثال:

اگر در خانه‌ای شوی، روزگاری دراز، صفت آن گویی { شوی: بشوی «التزامی» — گویی: می‌گویی «اخباری» }

شو، خطر کن!

نویسنده: نظامی عروضی

اثر: چهار مقاله یا «مجمع النوادر»

امیر خراسان را پرسیدند که تو فردی فقیر و بی چیز بودی و شغلی پست داشتی، به امیری خراسان چون افتادی؟

چون افتادی: در این جا به معنی چگونه شروع کردی؟

نثر روان: از امیر خراسان پرسیدند که تو شخص تهیدست و فقیری بودی و کاری بی ارزش داشتی، چگونه شد به فرمانروایی خراسان رسیدی؟

گفت: روزی دیوان «حنظله باد غیسی» همی خواندم، بدین دو بیت رسیدم

همی خواندم: می خواندم

نثر روان: گفت: روزی، دیوان اشعار حنظله باد غیسی را می خواندم، به این دو بیت رسیدم.

بیت اول:

مَهتری گر به کام شیر در، است شو خطر کن ز کام شیر، بجوی

مَهتری: بزرگی، سروری کام: دهان شو: برو خطر کن: کارهای پرخطر انجام بده

نثر روان: اگر بزرگی و سروری در دهان شیر هم باشد برو و اقدام به کاری خطرناک کن و آن را از دهان شیر بگیر.

بیت دوم:

یا بزرگی و عزت و نعمت و جاه یا چو مردانت، مرگ، رویاروی

عز: ارجمندی، بزرگی جاه: مقام، شکوه

نثر روان: یا در این راه به بزرگی و ثروت و مقام خواهی رسید یا اینکه مثل مردان بزرگ، مرگ آبرومندانه خواهی داشت.

داعیه ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بوم، راضی نتوانستم بود. دارایی ام بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش، رحلت کردم.

داعیه: انگیزه باطن: درون، وجود رحلت کردم: سفر کردم، کوچ کردم

نثر روان: انگیزه ای در دلم پیدا شد که اصلاً نتوانستم به وضعیتی که داشتم راضی باشم تمام ثروتم را فروختم و اسبی خریدم و از سرزمین خود سفر کردم.

به دولت صفاریان پیوستم. هر روز بر شکوه و شوکت و لشکر من افزوده می گشت و اندک اندک کار من بالا گرفت و ترقی کرد تا جمله خراسان را به فرمان خویش در آوردم. اصل و سبب، این دو بیت بود.

شکوه: عظمت، بزرگی شوکت: بزرگی ترقی: رشد، پیشرفت جمله: همه

نثر روان: به حکومت صفاریان پیوستم هر روز بر بزرگی و مقام و لشکر من اضافه می شد و کم کم در کارهایم پیشرفت و ترقی کردم تا همه خراسان را تحت فرمان خود در آوردم علت اصلی، این دو بیت بود.

کار من بالا گرفت: ← کنایه از رشد کردم

مصطفی ناصری

پرتو امید

شاعر: حافظ شیرازی

قالب شعر: غزل

اثر: دیوان شعر

واژه های مهم مقدمه

فرزانه: اندیشمند	زیستن: زندگی کردن
ژرف: عمیق	عواطف: احساسات
تباهی: نابودی	برجسته: ممتاز، عالی
طعن: سرزنش	جسورانه: شجاعانه
هجو: بدگویی، سرزنش	لعن: نفرین
انتقاد: جدا کردن خوب از بد، بیان خوبی ها و بدی های یک چیز	رهنمود: راه راست

بیت اول:

یوسف گم گشته، باز آید به کنعان، غم مخور
کلبه احزان، شود روزی گلستان، غم مخور

کنعان: نام سرزمین

احزان: غم ها

نثر روان: گمشده تو دوباره به سرزمین خود برمی گردد و خانه غم و اندوه، دوباره به شادی تبدیل می شود. نگران نباش.

یوسف، کنعان: ← مراعات نظیر

کل بیت ← تلمیح به داستان حضرت یوسف

بیت دوم:

ای دل غم دیده، حالت به شود، دل بد مکن
وین سر شوریده، باز آید به سامان، غم مخور

به: بهتر

شوریده: آشفته

سامان: آرام، قرار

نثر روان: ای دل درد کشیده، ناراحت نباش حالت بهتر می شود و آشفتگی های فکری تو آرام و قرار پیدا می کند.

ای دل غمدیده: ← تشخیص ✨ شوریده، سامان: ← متضاد

دل بد مکن ← کنایه از نگران نباش ✨

بیت سوم:

دور گردون، گر دو روزی بر مراد ما نرفت

گردون: آسمان ✨ مراد: حاجت ✨ دائماً: همیشه ✨

نثر روان: اگر گردش روزگار، چند روزی مطابق میل ما نبود ناراحت نباش زیرا گردش روزگار همیشه یکسان نیست.

واج آرایی: ← در حرف ر ✨

بیت چهارم:

هان مشو نومیدا! چون واقف نه‌ای از سر غیب

واقف: باخبر، آگاه ✨ نه‌ای: نیستی ✨ غیب: پنهان ✨ اندر پرده: پشت پرده ✨ نومید: نا امید ✨

نثر روان: ناامید نباش زیرا از اسرار غیب، آگاهی نداری و بازی‌های پنهان زیادی پشت پرده خلقت وجود دارد.

بیت پنجم:

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند

فنا: نابودی ✨ بنیاد: ریشه ✨ هستی: دنیا ✨ نوح: منظور خدا ✨ توفان: اینجا یعنی مشکلات ✨

نثر روان: ای انسان اگر نابودی مثل سیل، تمام دنیا را نابود کند غصه نخور زیرا کسی مثل حضرت نوح «خدا» کشتیبان و مراقب تو است.

ای دل: ← تشخیص ✨ سیل فنا: ← تشبیه فنا و نابودی به سیل ✨

بنیاد هستی برکند: ← کنایه از نابودی ✨ کل بیت: ← تلمیح به داستان حضرت نوح ✨

بیت ششم:

در بیابان گر به شوق کعبه، خواهی زد قدم

مغیلان: گیاه خاردار، در اصل به معنی مادرِ غولان و دیوها ✨ کعبه: منظور هر هدفی که انسان دارد ✨

نثر روان: اگر به اشتیاق خانه خدا قدم در بیابان گذاشتی، از سرزنش‌های درختچه‌های خاردار ناراحت نباش.

معنی دیگر: کسی که هدفش کعبه است و مقصود به این بزرگی دارد، اگر در بیابان دچار سختی شود، ناراحت و ناامید نمی‌شود.

بیت هفتم:

گرچه منزل، بس خطرناک است و مقصد، بس بعید هیچ راهی نیست، کان را نیست پایان، غم مخور

بعید: دور

نثر روان: اگرچه استراحت‌گاه‌های بین راه، خطرناک است و مقصد بسیار دور است، غصه نخور زیرا هیچ راهی نیست که پایان نداشته باشد.

منزل، مقصد، راه: ← مراعات نظیر

بیت هشتم:

حافظا! در کنج فقر و خلوت شب‌های تار تا بود وردت دعا و درس قرآن، غم مخور

ورد: ذکر، دعای زیر لب

نثر روان: ای حافظ در لحظه‌های فقر و تنگدستی، به دعا و قرآن پناه ببر و غصه نخور.

ورد، دعا، قرآن: ← مراعات نظیر حافظا: ← تخلص

دانش ادبی: تخلص

تخلص: اسمی است که شاعر برای خود در نظر می‌گیرد و معمولاً در پایان شعرش می‌آورد. تخلص، نام شعری شاعر است.

مثال:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز	مرده آن است که نامش به نکویی نبرند	« سعدیا: تخلص »
شهریارا بی حبيب خود نمی‌کردی سفر	این سفر، راه قیامت می‌روی، تنها چرا	« شهریارا: تخلص »
زهد نظامی که طریقی خوش است	زیر نشین علم زرکش است	« نظامی: تخلص »

فریدون اکبری شلدره

نثر: ساده و روان

واژه های مهم

تپنده: بی قرار	مام: مادر
پرتو: روشنائی	گرانمایه: باارزش
آبخور: سرچشمه	فراخنا: گستردگی
نوا: نغمه، سرود	گزند: آسیب
آرامستان: محل آرامش	اقلیت: تعداد کم
اهرمن: شیطان	آرمیده‌اند: خوابیده‌اند
ستد و داد: گرفتن و دادن	پیکار: جنگ
جلوه: آشکار ساختن	لهجه: طرز سخن گفتن و تلفظ، شعبه‌ای از زبان
آوند: لوله‌های باریکی در گیاهان که در آنها، مایعات غذایی جریان دارد	

برخی از آرایه های متن:

🌟 تن را سپر کرده اند: ← کنایه از خود را فدا کرده اند 🌟 انگشت به دهان گذاشتن: ← کنایه از تعجب

توضیحات بیت های متن درس

بیت اول:

همی خواهم از کردگار جهان شناسنده آشکار و نهان

نثر روان: از خدای بزرگ که آفریننده جهان است و آشکار و پنهان جهان را می‌شناسد، می‌خواهم.

🌟 آشکار، نهان: ← متضاد

بیت دوم:


که باشد ز هر بد، نگهدارتان همه نیک نامی بود یارتان

نثر روان: شما را از هر آسیبی در امان نگه دارد و همیشه نیک نامی، یاورتان باشد. «همیشه خوش نام باشید»



توضیحات بیت های متن درس

بیت اول:

دانی که ایران، نشست من است جهان سر به سر، زیر دست من است؟

نشست: سرزمین 

نثر روان: نمی دانی که ایران، محل زندگی من است. سراسر جهان تحت فرمانروایی من است؟


دست و است: ← جناس  زیر دست بودن: ← کنایه از تحت فرمان بودن 

بیت دوم:

همه یکدلانند، یزدان شناس به نیکی ندارند از بد، هراس

یزدان: خدا  هراس: ترس 

نثر روان: مردم ایران همه یکدل هستند و خدای یگانه را می پرستند و با نیک نامی از بدی، ترسی ندارند.

نیک و بد: ← تضاد 

بیت سوم:

دریغ است ایران که ویران شود گنام پلنگان و شیران شود

دریغ: افسوس و حیف  ویران: نابود  گنام: آشیانه  پلنگان و شیران: دشمنان 


نثر روان: حیف است که ایران از بین برود و محل زندگی دشمنان گردد.

بیت چهارم:

چو ایران نباشد، تن من مباد در این بوم و بر، زنده یک تن مباد

بوم و بر: سرزمین 

نثر روان: اگر ایران نباشد، من نیز نباید زنده بمانم. در این سرزمین کسی زنده نباشد، بهتر است.

تن و من: ← جناس 

بیت پنجم:

همه سر به سر، تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

نثر روان: اگر ما یک به یک در راه وطن، کشته و شهید شویم، بهتر از آن است که کشورمان را به دشمن بدهیم.

دانش ادبی: واژه‌های متضاد

متضاد: هرگاه دو یا چند کلمه از نظر معنایی، در تضاد و مخالف هم باشند، به آنها کلمات متضاد می‌گویند.

مانند:

آشکار و پنهان - شب و روز - سیاه و سفید - گل و خار - ترش و شیرین - خواب و بیدار

مثال در شعر:

گفتی به غم بنشین یا از سر جان برخیز « بنشین و برخیز: متضاد هستند »

شادی ندارد آن که ندارد به دل، غمی « شادی و غم: متضاد هستند »

بگویم تا بداند دشمن و دوست « دشمن و دوست: متضاد هستند »

این که گاهی می‌زدم بر آب و آتش، خویش را « آب و آتش: متضاد هستند »

نثر: ساده و روان

واژه های مهم

محضر: جای حضور

لوح: وسیله‌ای شبیه تخته کلاس

پیوسته: همیشه

مناظره: بحث، گفتگو

می مانست: شبیه بود

طنین: آواز

رخسار: چهره

فراست: زیرکی

سیمگون: نقره‌ای

فام: رنگ

برخی از آرایه های متن:

☀️ درخت وجود نصیر الدین پر بارتر می شد: ← تشبیه «وجود خواجه نصیر به درخت تشبیه شده است»

☀️ به تشنه ای می مانست که ساعت ها در بیابانی خشک و زیر نور خورشید...: ← خواجه نصیر به انسان تشنه ای که در بیابان مانده است، تشبیه شده است»

☀️ آسمان، ستاره، ماه: ← مراعات نظیر ☀️ ستاره های نقره فام: ← تشبیه ستاره به نقره

☀️ آسمان، ستاره های نقره فام و ماه که چون ظرفی سیمگون می درخشد: ← تشبیه

☀️ غرق اندیشه و خیال می شوم: ← کنایه از فکر می کنم

☀️ تو می خواهی بخوانی و من می خواهم بدانم: ← واج آرایی حرف ب و ی

☀️ در گنجینه وجود خود جای می دهی: ← تشبیه «وجود به گنجینه»

واژه های مهم

رمق: نیرو، توان

واپسین: آخرین

مُقَطَّع: قطع شده

فقیه: دانشمند

تعرض: اعتراض

تمنا: خواهش

شیون: زاری

جاهل: نادان

برخی از آرایه های متن:

☀️ نفس او به شماره افتاده بود: ← کنایه از نزدیک به مردن بود

☀️ شمع وجودش به خاموشی می گرایید: ← کنایه از نزدیک شدن مرگ

☀️ شمع وجود: ← تشبیه وجود به شمع

☀️ دست، سر، رو: ← مراعات نظیر

دانش زبانی: گروه فعلی (۲) فعل گذشته یا ماضی

در این درس با دو نوع فعل ماضی آشنا می‌شوید:

۱. ماضی ساده (مطلق)

ماضی ساده: فعلی است که در گذشته انجام شده است و هیچ نشانه‌ای ندارد.

مانند: ← رفتم ، نوشتی ، خورد ، گفتیم ، شنیدید ، پرسیدند

طریقه ساخت ماضی ساده: ← بن ماضی + شناسه « شناسه‌ها: -م ، ی ، شناسه ندارد ، یم ، ید ، -ند »

مفرد	جمع
رفت + -م: رفتم	گفت + یم: گفتیم
نوشت + ی: نوشتی	شنید + ید: شنیدید
خورد + -: خورد	پرسید + -ند: پرسیدند

۲. ماضی نقلی

ماضی نقلی: فعلی است که در گذشته انجام گرفته و اثر آن هنوز باقی است.

نشانه فعل ماضی نقلی: -ام ، -ای ، -است ، -ایم ، -اید ، -ند

مثال: ← نوشته‌ام ، گرفته‌ای ، خوانده است ، ساخته‌ایم ، شکسته‌اید ، خوابیده‌اند

طریقه ساخت ماضی نقلی: ← بن ماضی + ه + نشانه نقلی: -ام ، -ای ، -است ، -ایم ، -اید ، -ند

مفرد	جمع
نوشت + ه + -ام: نوشته‌ام	ساخت + ه + -ایم: ساخته‌ایم
گرفت + ه + -ای: گرفته‌ای	شکست + ه + -اید: شکسته‌اید
خوانده + ه + -است: خوانده است	خوابید + ه + -اند: خوابیده‌اند

آرشی دیگر

شاعر: محمد دهریزی

قالب شعر: نیمایی

جنگ جنگی نابرابر بود نابرابر: ناعادلانه

جنگ جنگی فوق باور بود فوق باور: باور نکردنی بود

کیسه های خاکی و خونی

خط مرزی را جدا می کرد. سنگرها هر لحظه جا به جا می شد

دشمن بد عهد بی انصاف بد عهد: پیمان شکن

با هجوم بی امان خود با حمله پی در پی خود

مرزها را جابه جا می کرد به سمت کشور هجوم می آورد

از میان آتش و باروت از بین آتش باروت و گلوله ها « آتش و باروت: ← مراعات نظیر»

می وزید از هر طرف، هر جا

تیرهای وحشی و سرکش تیرها مانند حیوان وحشی از هر طرف سریع می آمدند « پرتاب می شد»

« تیرهای وحشی و سرکش: ← آرایه تشبیه »

موشک و خمپاره و ترکش « تیر و موشک و خمپاره و ترکش: ← مراعات نظیر»

آن طرف، نصف جهان با تانک های آتشین در راه نیروهای عراقی با حمایت نصف دنیا آماده و مجهز به پیش می آمدند.

این طرف، ایرانیان تنها

رزمندگان ایران تنها بودند.

این طرف، تنها سلاح جنگ، ایمان بود

رزمندگان ایران با ایمان قوی به جنگ دشمن می رفتند

خانه های خاک و خون خورده

خانه های آلوده به خاک و خون

مهد شیران و دلبران بود

جایگاه رزمندگان شجاع بود.

شهر خونین، شهر خرمشهر

در غروب آفتاب خویش شهر در آخرین لحظات عمر خود « غروب آفتاب خویش: ← کنایه از نابودی»

چشم در چشم افق می دوخت
 به آسمان نگاه می کرد. « چشم دوختن: — کنایه از نگاه کردن»
 در دهان تانک‌های سوخت.
 در میان آتش تانک‌ها می سوخت. « دهان تانک: — تشخیص»

در آن لحظه های ترسناک

در چنان حالی هراس انگیز

« صدا زدن شهر: — تشخیص»

شهر، از آن سوی سنگرها

شیر مردان: رزمندگان شجاع

شیر مردان را صدا می زد:

نام آور: مردان مشهور

«آی، ای مردان نام آور

ای همیشه نامتان پیروز

بی گمان امروز

یقیناً امروز، قسمتی از تاریخ، دوباره در حال تکرار شدن است

فصلی از تکرار تاریخ است

اگر دشمن از هر سمت حمله کند و کشور را تصرف کند

گر بماند دشمن، از هر سو

خانه و کشور ما، کوچک می شود

خانه هامان تنگ خواهد شد

نام کشور ما در تاریخ، بی اعتبار خواهد شد.

ناممان در دفتر تاریخ

« دفتر تاریخ: — تشبیه تاریخ به دفتر تشبیه شده است»

کوچک و کم رنگ خواهد شد.»

رزمندگان جوان مرد، در میان سنگرها خشمگین شدند

خون میان سنگر آزادگان جوشید

« جوشیدن خون: — کنایه از خشمگین شدن — مثل موج: — تشبیه»

مثل یک موج خروشان شد

کودکی از دامن این موج بیرون جست

از دام و بند آرزوهای خود، رها شد « کمند آرزو: — تشبیه»

از کمند آرزوها رست

به چشمان دشمن خیره شد.

چشم او در چشم دشمن بود

او نارنجک در دست داشت « دست نارنجک: — تشخیص»

دست او در دست نارنجک

جنگ، جنگی نابرابر بود

جنگ، جنگی فوق باور بود

کودک تنها، به روی خاکریز آمد

صد هزاران چشم، قاب عکس کودک شد سربازان دشمن او را نگاه می‌کردند. «تشبییه: ← چشم به قاب عکس»

خط دشمن، گیج و سرگردان سپاه دشمن سرگشته و حیران بود

چشم‌ها از این و آن پرسان: آنها با نگاه از هم دیگر می‌پرسیدند «چشم‌ها پرسان: ← تشخیص»

«کیست این کودک؟»

او چه می‌خواهد از این میدان!؟

صحنه‌ی جانبازی است این جا!؟

یا زمین بازی است این جا!؟

دشمنان کور دل، اما

اما دشمنان گمراه

در دلش خورشید ایمان را نمی‌دیدند

ایمان قوی و محکم حسین را نمی‌دیدند «خورشید ایمان: ← تشبییه»

تیغ آتش خیز «دستان» را نمی‌دیدند

دشمنان نارنجک‌هایی را که در دست حسین بود، نمی‌دیدند

در نگاهش خشم و آتش را نمی‌دیدند

دشمنان خشم او را که مانند آتشی سوزان بود، نمی‌دیدند

بر کمانش تیر «آرش» را نمی‌دیدند

نارنجکی که در دستش بود و مانند تیر آرش بود، را نمی‌دیدند

در رگش، خون «سیاوش» را نمی‌دیدند.

آنها نمی‌دانستند که او هم مثل سیاوش مظلوم و بی‌گناه اما دلیر است

نکته: در این قسمت از آرایه تلمیح به خوبی استفاده شده است.

کودک ما بغض خود را خورد

بر خود مسلط شد «بغض خود را خوردن: ← کنایه از تسلط بر خود»

چشم در چشمان دشمن کرد

با صدایی صاف و روشن گفت:

«آی ای دشمن!»

من حسین کوچک ایران زمین هستم

یک تنه با تانک می جنگم

مثل کوهی آهنین هستم

من همین هستم.»

مانند کوهی استوار و محکم هستم «مانند کوهی: ← تشبیه»

ناگهان صدای بلند الله اکبر مانند پرنده ای پرواز کرد و در آسمان پیچید

ناگهان تکبیر، پر وا کرد

«آتش و باروت: تشخیص»

در میان آتش و باروت غوغا کرد

حسین این کودک شجاع، که نارنجک به خود بسته بود

کودکی از جنس نارنجک

به طرف تانک‌ها حمله کرد... «دهان تانک: تشخیص»

در دهان تانک‌ها افتاد...

لحظه ای دیگر

از تمام تانک‌ها، تنها

فقط، تپه ای از خاکستر خاموش شده

تلی از خاکستر خاموش

در میان دشت، باقی ماند «دست دشت: تشخیص»

ماند روی دست‌های دشت

آسمان به خاطر شادی، دف (حلقه ای چوبی با پوست نازک) می نواخت

آسمان از شوق، دف می زد

رود خانه خرمشهر شادی می کرد «تشخیص»

شطّ خرمشهر، کف می زد

شهر خرمشهر ناگهان آگاه و باخبر شد

شهر یکباره به هوش آمد

چشم های اشک بارش را باز کرد

چشم اشک آلوده را وا کرد

بر گلدسته مسجد خرمشهر

بر فراز گنبدی زیبا

پرچم پر افتخار ایران را تماشا کرد

پرچم خود را تماشا کرد

دانش ادبی: تلمیح

تلمیح: وقتی شاعر یا نویسنده برای زیباتر ساختن و تاثیرگذاری بیشتر شعر از احادیث، آیات، روایات، داستان‌ها و اتفاقات مهم تاریخی استفاده می‌کند، به این شیوه بهره‌گیری، تلمیح می‌گویند.

تلمیح در لغت به معنی با گوشه چشم اشاره کردن است.

مثال:

- | | |
|--------------------------------------------------------------|---------------------------------------|
| گلستان کند آتشی بر خلیل | ● «تلمیح به داستان حضرت ابراهیم» |
| مهر او بلانشینان را کشتی نوح است | ● «تلمیح به داستان حضرت نوح» |
| جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او | ● «تلمیح به داستان فرعون و حضرت موسی» |
| میان خسرو و شیرین، شکر کجا گنجد؟ | ● «تلمیح به داستان خسرو و شیرین» |
| یوسف صدیق در خشکسال مصر، سیر نخوردی تا گرسنگان فراموش نکنند. | |
| ● «تلمیح به داستان حضرت یوسف» | |
| بیستون بر سر راه است مباد از شیرین | ● خبری گفته و غمگین، دل فرهاد کنید |
| ● «تلمیح به داستان شیرین و فرهاد» | |

نیک رایان

برگرفته از کتاب « بهارستان » جامی

نثر: مُسَجِّع

اسکندر، یکی از کارداناان را از عملی شریف، عزل کرد و عملی خسیس به وی داد ✨

شریف: با ارزش و مهم ✨
عزل کرد: برکنار کرد ✨
خسیس: کم ارزش و اهمیّت ✨
نثر روان: اسکندر یکی از کارمندان خوب خود را از کار با ارزش و مهمی برکنار کرده و کاری کم ارزش و سطح پایین به او داد.
شریف و خسیس: ← تضاد ✨

روزی آن مرد بر اسکندر درآمد؛ اسکندر گفت: چگونه می بینی عمل خویش را؟ ✨

درآمد: وارد شد ✨
نثر روان: روزی آن مرد اسکندر را دید و به حضور او رفت. اسکندر گفت: نظرت درباره کار جدیدت چیست؟

گفت: زندگانی ات دراز باد! نه مرد به عمل، بزرگ و شریف گردد، بلکه عمل، به مرد، بزرگ و شریف گردد. پس در هر عمل که هست، نیکو سیرتی می باید و داد. ✨

نثر روان: آن مرد گفت: امیدوارم عمر طولانی داشته باشید! انسان با انجام کار، بزرگ و با ارزش نمی شود، بلکه کار با انسان بزرگ می شود و ارزش پیدا می کند. پس باید انسان در هر کاری، خوب و مناسب رفتار کند و در کارش انصاف داشته باشد.

توضیحات متن درس

نقل است آن شب که رابعه در وجود آمد در خانه پدرش چندان جامه نبود که او را در آن بپيچند و چراغ نبود.

نثر روان: تعریف کردند شبی که رابعه به دنیا آمد در خانه پدرش پارچه و لباس کافی وجود نداشت که رابعه را در آن بپيچند و همچنین چراغی هم در خانه آنها وجود نداشت.

پدر او را سه دختر بود رابعه چهارم بود از آن رابعه گویند پس عیال با او گفت: به فلان همسایه رو و چراغی روغن بخواه.


از آن: به این علت  عیال: همسر 

نثر روان: پدر رابعه سه دختر داشت رابعه دختر چهارم بود به همین خاطر به او رابعه می گفتند. سپس همسرش به او گفت: پیش فلان همسایه برو و به اندازه روشن کردن یک چراغ روغن بگیر.

پدر رابعه عهد کرده بود که از مخلوق هیچ نخواهد. برخاست و به در خانه آن همسایه رفت و باز آمد و گفت: خفته اند. پس دلتنگ بخت و پیغمبر را علیه الصلاه و السلام، به خواب دید. گفت: غمگین مباش که این دختر سیده ای است که هفتاد هزار از امت من در شفاعت او خواهند بود.

سیده: سرور بزرگ  شفاعت: میانجی بودن 

نثر روان: پدر رابعه با خداوند عهد کرده بود که از بندگان خدا کمکی نخواهد. بلند شد و به در خانه همسایه اش رفت و بازگشت و به همسرش گفت: خوابیده بودند و با ناراحتی خوابید و پیامبر که درود خدا بر او باد را در خواب دید که به او گفت: ناراحت نباش چون این دختر، زن بزرگواری خواهد شد که هفتاد هزار نفر از امت من به شفاعت او بخشیده می شوند.

دلتنگی:  ← کنایه از ناراحتی

چون رابعه بزرگ شد پدر و مادرش بمردند و در بصره قحطی عظیم پیدا شد و خواهران متفرق شدند.

قحطی: خشکسالی  متفرق: پراکنده 

نثر روان: در شهر بصره خشکسالی بزرگی پدید آمد و هر سه خواهر پراکنده شدند.

و رابعه به دست ظالمی افتاد. او را به چند درم بفروخت. آن خواجه او را به رنج و مشقت کار می فرمود.

درم: سکه نقره  خواجه: صاحب 

نثر روان: رابعه به دست شخص ظالمی گرفتار شد. و او را در مقابل چند سکه نقره فروخت. صاحب جدید رابعه او را مجبور به انجام کارهای سخت و دشوار می کرد.

روزی بیفتاد و دستش بشکست. روی بر خاک نهاد و گفت: الهی! غریبم و بی مادر و پدر، اسیرم و دست شکسته. مرا از این همه هیچ غم نیست، الا رضای تو می باید تا بدانم که راضی هستی یا نه؟

رضا: خشنودی

نثر روان: روزی افتاد و دستش شکست. صورتش را بر روی زمین گذاشت و به سجده رفت و با خداوند راز و نیاز کرد و گفت: خدایا! در این شهر غریب و تنها هستم و پدر و مادری ندارم اسیرم و دستم آسیب دیده. ولی از این همه رنج و سختی، ناراحت نیستم؛ فقط رضایت تو را می خواهم و بدانم که آیا از من راضی هستی یا نه؟

روی بر خاک نهاد: ← کنایه از به سجده رفت و عبادت کرد

آوازی شنید که غم مخور فردا جاهیت خواهد بود چنان که مقربان آسمان به تو نازند.

مقربان: نزدیکان «فرشتگان»

جاه: مقام

نثر روان: صدایی به گوش رابعه رسید که می گفت غمگین نباش زیرا در آینده «جهان آخرت» جایگاه و مقامی پیدا خواهی کرد که فرشتگان و دوستان خدا به جایگاه تو افتخار می کنند.

پس رابعه به خانه رفت و دایم روزه داشتی و همه شب نماز کردی و تا روز برپای بودی.

نثر روان: رابعه به خانه بازگشت و همیشه روزه می گرفت و هر شب نماز می خواند و تا صبح در حال عبادت بود.

شبی خواجه از خواب درآمد. آوازی شنید. نگاه کرد رابعه را دید در سجده که می گفت: الهی تو می دانی که هوای دل من در موافقت فرمان توست و روشنایی چشم من در خدمت درگاه تو.

درآمد: بیدار شد

هوا: میل و آرزو

نثر روان: یک شب صاحب رابعه از خواب بیدار شد و او را در حال سجده دید که می گفت: خدایا تو با خبری که میل قلبی و آرزوی قلبی من اطاعت کردن از دستور تو است و نور چشم های من همه در خدمت کردن به درگاه تو است.

اگر کار به دست من استی یک ساعت از خدمتت نیاسودی اما تو مرا زیر دست مخلوق کرده ای به خدمت تو از آن دیر می آیم.

نثر روان: اگر اراده و اختیار داشتیم و کارها به دست من بود حتی لحظه ای هم از خدمت و عبادت درگاه تو آسوده نمی شدم اما خدایا تو مرا خدمتکار یکی از بندگانت کرده ای به همین علت به خدمت و عبادت تو دیر می آیم.

شبی دزدی درآمد و چادرش برداشت خواست تا ببرد راه ندید، چادر بر جای نهاد. بعد از آن، راه بازیافت. دگر بار چادر برداشت و راه باز ندید؛ همچنین تا هفت نوبت. از گوشه صومعه آواز درآمد که: ای مرد! خود را رنجه مدار که او چند سال است تا به ما دل سپرده است.

درآمد: وارد شد ✨ صومعه: عبادتگاه ✨

نثر روان: شبی دزدی وارد شد و خواست چادرش را بدزدد اما راهش را گم کرد چادر را سر جایش گذاشت و راهش را پیدا کرد این کار را تا هفت بار تکرار کرد. از گوشه عبادتگاه صدایی آمد که ای مرد «دزد» به خودت سختی نده زیرا او چند سال است که ما را عبادت می کند.

دل سپردن: ← کنایه از دوست داشتن ✨

ابلیس زهره ندارد که گرد او گردد دزد را کی زهره آن بود که گرد چادر او گردد. تو خود را مرنجان ای طرار! که اگر یک دوست خفته است دوست دیگر بیدار است.

ابلیس: شیطان ✨ زهره: جرأت ✨ طرار: دزد ✨

نثر روان: شیطان هیچ گاه جرأت ندارد که به او نزدیک شود دزد چگونه می تواند به او نزدیک شود. تو ای دزد خود را آزار نده زیرا اگر یک دوست «رابعه» خوابیده است، دوست دیگر «خداوند» بیدار است و مراقب او هست.

در این درس با دو نوع فعل ماضی آشنا می‌شوید:

۱. ماضی استمراری

ماضی استمراری: به فعلی که در گذشته به تکرار انجام می‌شده است، ماضی استمراری می‌گویند. نشانه این فعل، « می » است.

مانند: ← می‌نوشتیم ، می‌خواندی ، می‌شنید ، می‌رفتیم ، می‌ساختید ، می‌گرفتند

طریقه ساخت ماضی استمراری: ← می + بن ماضی + شناسه « شناسه‌ها: مَ ، ی ، ... ، یم ، ید ، -ند »

مفرد	جمع
↓	↓
می + نوشت + مَ: می‌نوشتیم	می + رفت + یم: می‌رفتیم
می + خواند + ی: می‌خواندی	می + ساخت + ید: می‌ساختید
می + شنید: می‌شنید	می + گرفت + -ند: می‌گرفتند

۲. ماضی مستمر « جاری »

ماضی مستمر: فعلی است که به جریان عملی در گذشته به همراه کاری دیگر، دلالت دارد.

هرگاه فعل‌های کمکی (داشتم ، داشتی ، داشت ، داشتیم ، داشتید ، داشتند) را به اول فعل ماضی استمراری اضافه کنیم، فعل ماضی مستمر به دست می‌آید.

مثال: ← داشتم می‌رفتم، داشتی می‌خواندی ، داشت می‌نوشت ، داشتیم می‌گفتیم ، داشتید می‌شنیدید ، داشتند می‌خوردند

طریقه ساخت ماضی مستمر: ← فعل کمکی (داشتم ، داشتی ، داشت ، داشتیم ، داشتید ، داشتند) + ماضی استمراری (فعل مورد نظر)

مفرد	جمع
↓	↓
داشتم + می‌رفتم: داشتم می‌رفتم	داشتیم + می‌گفتیم: داشتیم می‌گفتیم
داشتی + می‌خواندی: داشتی می‌خواندی	داشتید + می‌شنیدید: داشتید می‌شنیدید
داشت + می‌نوشت: داشت می‌نوشت	داشتند + می‌خوردند: داشتند می‌خوردند

پیام آور رحمت

واژه های مهم

طنین: آواز	سعادت: خوشبختی
سیما: چهره	آبشخور: سرچشمه
تعالی: بلند مرتبه	غنیمت: قدر دانستن
	رنجور: ناراحت

برخی از آرایه های متن:

🌻 پیامبر مانند گنجینه و آبشخور: ← تشبیه

🌻 مثل مومنان جمله چون یک تن است: ← تشبیه

دانش زبانی: گروه فعلی (۴)

در این درس با دو نوع فعل ماضی آشنا می‌شوید:

۱. ماضی بعید

ماضی بعید: فعلی است که در گذشته دور انجام گرفته است.

هرگاه فعل کمکی (بودم ، بودی ، بود ، بودیم ، بودید ، بودند) به آخر فعل ماضی ساده اضافه شود، فعل ماضی بعید به دست می‌آید.

مانند: ← نوشته بودم ، گرفته بودی ، خوانده بود ، شنیده بودیم ، شکسته بودید ، خورده بودند

طریقه ساخت ماضی بعید: ← بن ماضی + ه + فعل کمکی (بود) + شناسه

جمع
↓
شنید + ه + بود + یم: شنیده بودیم

شکست + ه + بود + ید: شکسته بودید

خورد + ه + بود + ند: خورده بودند

مفرد
↓
نوشت + ه + بود + م: نوشته بودم

گرفت + ه + بود + ی: گرفته بودی

خواند + ه + بود: خوانده بود

۲. ماضی التزامی

ماضی التزامی: فعلی است که در زمان گذشته با شک، شرط، آرزو و..... انجام شده است.

هرگاه فعل کمکی (باشم ، باشی ، باشد ، باشیم ، باشید ، باشند) به آخر فعل ماضی ساده اضافه شود، فعل ماضی التزامی به دست می‌آید.

مثال: ← ساخته باشم ، پوشیده باشی ، رسیده باشد ، خورده باشیم ، برده باشید ، دیده باشند

طریقه ساخت ماضی التزامی: ← بن ماضی + ه + فعل کمکی (باش) + شناسه : م ، ی ، د ، یم ، ید ، ند «

جمع
↓
خورد + ه + باش + یم: خورده باشیم

برد + ه + باش + ید: برده باشید

دید + ه + باش + ند: دیده باشند

مفرد
↓
ساخت + ه + باش + م: ساخته باشم





پوشید + ه + باش + ی: پوشیده باشی

رسید + ه + باش + د: رسیده باشد

سیرت سلمان

روضه خلد، مجد خوافی




سلمان فارسی بر لشکری امیر بود. در میان رعایا چنان حقیر می نمود که وقتی خادمی به وی رسید، گفت: این توبره کاه بردار و به لشکرگاه سلمان بر.

امیر: فرمانده  رعایا: جمع رعیت، مردم  حقیر: کوچک  توبره: کیسه بزرگ 
 نثر روان: سلمان فارسی فرمانده سپاهی بود. در بین مردم آنقدر خود را کوچک نشان می داد که زمانی یک خدمتکار به او رسید و گفت: این کیسه بزرگ پر از کاه را بردار و به قرارگاه لشکر سلمان ببر.


چون به لشکرگاه رسید، مردم گفتند: «امیر است». آن خادم بترسید و در قدم وی افتاد.
 نثر روان: سلمان هم کیسه را برداشت. وقتی به قرارگاه رسید مردم با تعجب می گفتند این سلمان است! آن خدمتکار ترسید و از سلمان عذرخواهی کرد.

در قدم کسی افتادن: ← کنایه از التماس کردن، عذرخواهی کردن 

سلمان گفت: «به سه وجه این کار از برای خود کردم، نه از بهر تو، هیچ اندیشه مدار، اول آنکه تکبر از من دفع شود؛ و دوم آنکه دل تو خوش شود؛ سوم آنکه از عهد حفظ رعیت بیرون آمده باشم.

وجه: دلیل  تکبر: خودخواهی  دفع: دور 

نثر روان: سلمان گفت: به سه دلیل این کار را برای خودم کردم نه بخاطر تو پس اصلاً نترس. اول بخاطر اینکه خودخواهی و غرور از من دور شود و دوم آنکه تو خوشحال شوی، سوم آنکه مسئولیت خودم را که همان مراقبت از مردم است، خوب انجام داده باشم.

اندیشه مدار: ← کنایه از نترس 

آشنای غریبان

شاعر: قیصر امین پور

قالب شعر: غزل

آثار: به قول پرستو، آینه‌های ناگهان، مثل چشمه مثل رود، درکوچه آفتاب، تنفس صبح

بیت اول:

چشمه‌های خروشان تو را می‌شناسند موج‌های پریشان تو را می‌شناسند

چشمه‌های خروشان: انسانهای پاک و آزاده

نثر روان: چشمه‌های خروشان و موج‌های آشفته، تو را می‌شناسند.

واج آرایی: ← در حرف « ش » چشمه، موج، خروشان: ← مراعات نظیر بیت، تشخیص دارد

بیت دوم:

پرسش تشنگی را تو آبی، جوابی ریگ‌های بیابان تو را می‌شناسند

نثر روان: تو برای انسانهای تشنه معرفت، همانند آب ارزشمند هستی. ریگ‌های بیابان هم ارزش تو را دانند.

معنی دیگر: تو برای انسانهایی که تشنه دانش هستند، مثل آب و جواب هستی.

پرسش، جواب: ← متضاد تشنگی، آبی: ← متضاد ریگ‌های بیابان: ← انسانهای دردمند

بیت سوم:

نام تو رخصت رویش است و طراوت زین سبب برگ و باران تو را می‌شناسند

رخصت: اجازه طراوت: شادابی

نثر روان: نام تو اجازه رویدن و شادابی است. به همین دلیل تمام گیاهان و قطره‌های باران تو را می‌شناسند.

باران: ← نماد پاکی

بیت چهارم:

هم تو گل‌های این باغ را می‌شناسی هم تمام شهیدان تو را می‌شناسند

نثر روان: تو همه انسانهای خوب و شایسته این جهان را می‌شناسی و تمام شهیدان نیز تو را می‌شناسند.

گل‌ها: ← انسانهای خوب و پاک باغ: ← منظور دنیا

بیت پنجم:

اینک ای خوب! فصل غریبی سر آمد چون تمام غریبان تو را می‌شناسند

فصل: زمان سرآمد: به پایان رسید

نثر روان: ای امام خوب ما، اکنون زمان غربی و تنهایی به پایان رسید زیرا تمام انسانهای غریب، تو را می‌شناسند.

☀️ مفهوم بیت: تو دیگر غریب نیستی و همه تو را می‌شناسند. ☀️ ای خوب: ← منظور امام رضا (ع)

بیت ششم:

کاش من هم عبور تو را دیده بودم کوچه‌های خراسان تو را می‌شناسند

نثر روان: کاش من هم عبور تو را از خراسان دیده بودم. تمام مردم خراسان تو را می‌شناسند.

☀️ کوچه‌های خراسان: ← منظور مردم خراسان

میلاد گل

شاعر: امام خمینی (ره)

قالب شعر: غزل

☀️ آثار: دیوان شعر، لقاء الله، سرّ الصلاة

بیت اول:

میلاد گل و بهار جان آمد بر خیز که عید می‌کشان آمد

☀️ میلاد: تولد ☀️ می‌کشان: انسانهای مشتاق

نثر روان: تولد حضرت مهدی که مانند بهار جان بخش است، از راه رسید. از جای خود بلند شو زیرا عید عارفان و عاشقان است.

☀️ گل، بهار: ← مراعات نظیر ☀️ گل و بهار جان: ← منظور امام زمان (عج)

بیت دوم:

خاموش مباش زیر این خرقة بر جان جهان، دوباره جان آمد

☀️ خرقة: لباس درویشان، در این بیت: ← منظور: دنیا

نثر روان: در این دنیا آرام در گوشه‌ای منشین. بر خیز زیرا جهان از نو، زنده شده است.

☀️ جان، جهان: ← جناس

☀️ مفهوم بیت: جهان با آمدن امام زمان، جان تازه‌ای گرفته است.

بیت سوم:

گلزار ز عیش، لاله باران شد سلطان زمین و آسمان آمد
 نثر روان: گلستان پر از گلهای لاله شده است زیرا پادشاه آسمان و زمین از راه رسیده است.
 گلزار، عیش، لاله: ← مراعات نظیر زمین، آسمان: ← متضاد سلطان: ← امام زمان (عج)

بیت چهارم:

آماده امر و نهی و فرمان باش هشدار که منجی جهان آمد
 هشدار: آماده باش
 نثر روان: آماده باش که مطابق فرمان او باشی و هوشیار باش که نجات بخش تمام هستی از راه رسید.
 امر، نهی: ← متضاد

دانش ادبی: ردیف

ردیف: به کلماتی که دقیقا مثل هم باشند و بعد از قافیه بیایند، ردیف می گویند. ردیف کلمه‌ای است که در پایان دو مصراع، تکرار می شود.

ردیف گاهی اسم، فعل، صفت، ضمیر، حرف و..... است. گاهی نیز به شکل عبارت می آید.

مثال:

هیچکس از جای او آگاه نیست	هیچکس را در حضورش راه نیست	{ نیست: ردیف از نوع فعل }
با وضویی دست و رویی تازه کرد	با دل خود گفت و گویی تازه کرد	{ تازه کرد: ردیف از نوع فعل }
به بینندگان آفریننده را	بینی مرنجان دو بیننده را	{ را: ردیف از نوع حرف }
تا توانی می گریز از یار بد	یار بد، بدتر بود از مار بد	{ بد: ردیف از نوع صفت }
شد نفس آن دو سه همسال او	تنگ تر از حادثه حال او	{ او: ردیف از نوع ضمیر }

پیدای پنهان

« توحید مفضل » ترجمه علامه مجلسی

نثر: ساده

واژه های مهم

مزار: قبر	شریف: بزرگوار
متانت: استواری	تامل: اندیشیدن
قائل: گوینده	شعور: دریافتن
قوه: نیرو، توانایی	خلل: آسیب
شان: قدر، مرتبه	حکمت: دانش
جراحت: زخم	مصیبت: سختی
مصلحت: خیر اندیشی	حیا: خجالت، شرم
صله رحم: پیوند با خویشان	معاصی: گناهان
تدبیر: چاره اندیشی	علیم: آگاه
تواضع: فروتنی	تضرع: زاری کردن
خضوع: فروتنی، تواضع	طلب عافیت: درخواست سلامتی

توضیح بیت متن

بیت:

جهان، جمله فروغ روی حق دان حق اندر وی، ز پیدایی است، پنهان
 نثر روان: تمام هستی و دنیا، زیبایی وجود خداست. خدا در همه موجودات هست و به خاطر آشکاری زیاد، دیده نمی شود.

دانش زبانی: قید

قید: کلمه یا ترکیبی است که مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و را به جمله اضافه می کند.

قیدها از ارکان اصلی جمله نیستند و اگر از جمله حذف شوند، هیچ آسیبی در معنای جمله پدید نمی آید.

★ قیدها همه جای جمله می آیند. قیدها قابل حذف هستند.

★ هر جمله می تواند قیدهایی گوناگونی داشته باشد.

★ «دانش آموز گرامی، یادگیری اسامی انواع قید در پایه نهم ضرورتی ندارد و برای یادگیری و آشنایی بیشتر شما، انواع قیدها ذکر می شود.»

انواع قید:

۱. قید حالت: خندان ، گریان ، دوان دوان ، شاد ، خوشحال ، ناراحت ، اندوهگین ، با شادی ،

مثال:

زهرا با شادی وارد کلاس شد. { با شادی: قید } اگر قید را حذف کنیم، معنی جمله آسیب نمی بیند.

کودک، دوان دوان به پارک رفت. { دوان دوان: قید } اگر قید را حذف کنیم، معنی جمله آسیب نمی بیند.

۲. قید زمان: دیروز ، امروز ، پارسال ، سال آینده ، یک ساعت قبل ، حالا ، بعدا ، هنوز ، فردا

مثال:

دیروز هوا سرد بود. { دیروز: قید } اگر قید را حذف کنیم، معنی جمله آسیب نمی بیند.

یک ساعت قبل، باران شدیدی بارید. { یک ساعت قبل: قید } اگر قید را حذف کنیم، معنی جمله آسیب نمی بیند.

۳. قید مکان: اینجا ، آنجا ، بالا ، پایین ، کنار ، زیر ، همه جا ، خانه ، پارک ، اداره

مثال:

زهرا اینجا نشسته است. { اینجا: قید }

او در مدرسه درس می خواند. { مدرسه: قید }

امروز، خیلی خوش گذشت. { خیلی: قید }

۴. قید مقدار: کم ، زیاد ، فراوان ، بیشتر ، بسیار ، کمتر ، کم کم ، خیلی

مثال:

دیشب باران، کم کم می بارید. { کم کم: قید }

امروز، خیلی خوش گذشت. { خیلی: قید }

۵. قید یقین: حتما ، بدون شک ، قطعا ، مطمئنا ، یقینا ، اصلا

مثال:

حتما به دیدار شما خواهیم آمد. { حتما: قید }

یقینا تو را خواهیم دید. { یقینا: قید }

۶. قید شک و تردید: شاید ، احتمال دارد ، امکان دارد ، احتمالا ، ممکن است ، گمان می کنم ، تقریبا

مثال:

گمان می کنم او را می شناسم. { گمان می کنم: قید }

ممکن است فردا به مدرسه بروم. { ممکن است: قید }

۷. قید کیفیت: خوب ، بد ، سریع ، آرام ، باعجله ، به سرعت ، آهسته ، تند ، کند ، زشت ، زیبا

مثال:

مریم، خوب شعر می خواند. { خوب: قید }

معلم، آرام حرف می زند. { آرام: قید }

۸. قید مختص: هرگز ، همیشه ، همواره ، فقط

مثال:

من هرگز او را ندیده ام. { هرگز: قید }

همیشه به یاد انسانهای خوب هستیم. { همیشه: قید }

آرزو

شاعر: ویکتور هوگو

آثار: بینوایان، کلیسای نتردام پاریس، کارگران دریا

واژه های مهم

نادوست: دوست بد

عشق بورزی: دوست داشته باشی

یک دل: صمیمی

غرّه: مغرور، فربفته

به حق: درست

دست کم: حد اقل

بیفشانی: بکاری

توضیح برخی نکات متن

آرزو می کنم که دشمن نیز داشته باشی، نه کم و نه زیاد درست به اندازه، تا گاهی باورهایت را مورد پرسش قرار دهند که دست کم یکی از آنها اعتراض به حق باشد، تا زیاده به خودت غرّه نشوی.

نثر روان: برای تو آرزو می کنم به اندازه کافی دشمن داشته باشی نه کم و نه زیاد برای اینکه گاهی از اعتقادات و باورهایت از تو سوال بپرسد و اعتراض کند تا حداقل یکی از آنها درست باشد و تو به خودت زیاد مغرور نشوی.

آرزو می کنم دانه ای هم بر خاک بیفشانی هرچند خرد بوده باشد و با رویدنش همراه شوی تا دریابی چه قدر زندگی در یک درخت جریان دارد.

نثر روان: برای تو آرزو می کنم که دانه ای کوچک را در خاک بکاری و شاهد بزرگ شدنش باشی و بفهمی در یک درخت، خداوند چه شوری از زندگی را نهاده است.

آری پول ارباب بدی است، اما خدمتگزار خوبی است.

نثر روان: اگر پول انسان را کنترل کند و زیاده خواهی کند، مناسب نیست پول باید در خدمت انسان باشد و درست از آن استفاده کند.

دانش زبانی: واژه سازی

۳. واژه مرکب

۲. واژه وندی

۱. واژه ساده

۱. **واژه ساده:** کلمه‌هایی هستند که از یک بخش ساخته شده‌اند و معنی مستقلی دارند. این کلمات را نمی‌شود به چند بخش تقسیم کرد.

مثال:

درخت ، میز ، مادر ، دوست ، خانه ، زندگی

۲. **واژه وندی:** کلمه‌هایی هستند که از یک بخش معنی‌دار و یک بخش بی‌معنی « پیشوند یا پسوند » تشکیل شده‌اند.

مثال:

گلستان: گل + ستان { گل: معنی دار } { ستان: بی معنی }

عروسک: عروس + ک { عروس: معنی دار } { ک: بی معنی }

درختان: درخت + ان { درخت: معنی دار } { ان: بی معنی }

کارگاه: کار + گاه { کار: معنی دار } { گاه: بی معنی }

آبی: آب + ی { آب: معنی دار } { ی: بی معنی }

۳. **واژه مرکب:** کلمه‌هایی هستند که از دو یا چند بخش معنی‌دار و مستقل ساخته شده‌اند.

مثال:

کتابخانه: کتاب + خانه { هر دو قسمت معنی دارند }

کارنامه: کار + نامه { هر دو قسمت معنی دارند }

مداد تراش: مداد + تراش { هر دو قسمت معنی دارند }

شازده کوچولو

نویسنده: آنتوان دوستت اگزوپری

واژه های مهم

وقار: بزرگواری	هضم: تحلیل غذا در معده
فراغت: آسودگی	آذرخش: رعد و برق
فاش: آشکار شدن	عزیمت: سفر کردن
مالک: صاحب، دارنده	کارفرما: رئیس

دانش زبانی: واژه شناسی

واژه‌هایی که به { ه } ختم می‌شوند، هنگام اضافه شدن « **ی نکره** » به آخر آنها اینگونه نوشته می‌شوند:

گوشه + ی: گوشه‌ای

زنده + ی: زنده‌ای

واژه‌هایی که به { و } ختم می‌شوند، هنگام اضافه شدن « **ی نکره** » به آخر آنها اینگونه نوشته می‌شوند:

دارو + ی: دارویی

بازو + ی: بازویی

خوشبو + ی: خوشبویی

« سوالات »

دانش‌آموزان عزیز، برای یادگیری بهتر به سوالاتی که از قسمت دانش‌های ادبی و زبانی هر درس طرح شده، پاسخ دهید.

« موفق باشید »

درس اول:

۱. یک جمله بنویسید که تشبیه داشته باشد.

.....

۲. در کدام گزینه، تشبیه وجود دارد؟

* دانا چو طبله عطار است، خاموش و هنر نمای

* ای بخارا، شاد باش و دیر زی

* متحیرم ندانم که تو خود چه نام داری

* ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم

۲. آرایه ادبی عبارات مشخص شده را مشخص کنید. « تشخیص، تشبیه، مراعات نظیر »

* گوش طرب، به دست تو، بی تو به سر نمی‌شود.

* گاه تنهایی، صورتش را به پنجره می‌چسبانید.

* خمیر و نانوا دیوانه گردد تنورش بیت مستانه سراید.

* زبان و دست و پا، یک کرده خدمتکار هم باشیم.

درس دوم:

۱. در جمله‌های زیر، هسته و انواع وابسته‌ها را مشخص کنید.

* همین پنج مدادِ رنگی را خریدم.

* هیچ خانه کوچکی وجود ندارد.

* آن دو کبوتر پرواز کردند.

* هر چهار خیابان شهر را گشتیم.

* این دو آهوی زیبا را تماشا کردم.

درس سوم:

۱. کدام یک از گزینه‌های زیر، پرسش انکاری است؟

* آیا دانایی، دشمن انسان‌هاست؟

* پیاده ندیدی که جنگ آورد؟

* بی نام تو نامه کی کنم باز؟

* تو نمی‌دانی مگر رسم ادب؟

درس چهارم:

۱. در عبارات زیر، صفت‌های سنجشی را پیدا کنید و نوع آنها را بنویسید.

« ساده، تفضیلی، عالی »

* لباس زیباتر

* بزرگ‌ترین کلاس

* درخت تنومند

* دختر مودب

* هوای گرم‌تر

* خوب‌ترین مادر

درس ششم:

۱. زمان فعل‌های زیر را مشخص کنید و نوع هر یک را بنویسید. «اخباری، التزامی، مستمر»

می‌سازد:

داریم می‌نویسیم:

پوشند:

می‌خوری:

بشنوم:

دارند می‌گویند:

ادامه سوال های درس ششم:

۲. جدول های زیر را کامل کنید.

جمع	↓ مفرد	↓ جمع	مفرد
.....	خوانده باشم	می شناسم
.....
.....

درس هفتم:

۱. نام اصلی شاعران، را که در بیت های زیر به صورت تخلص ذکر شده است، بنویسید.

* سعدیا، راست روان گوی سعادت بُردند راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار

* حافظا! در کنج فقر و خلوت شب های تار تا بُودِ وردت دعا و درسِ قرآن، غم مخور

* این سخن پروین نه از روی هواست هر کجا نور است ز انوار خداست

* ز نوای مرغ یا حق، بشنو که در دل شب غم دل به دوست گفتن، چه خوش است شهریارا!

درس هشتم:

۱. متضاد واژه‌های زیر را بنویسید.

آسان:

دوستی:

گران:

بی‌نیاز:

ناتوان:

تاریک:

هنرمند:

ضعیف:

درس نهم:

۱. زمان فعل‌های زیر را مشخص کنید و نوع هر یک را بنویسید. «ساده، نقلی»

پرسیدند:

گرفته‌ای:

شنیده است:

ساختیم:

ادامه سوال های درس نهم:

۲. جدول های زیر را کامل کنید.

جمع ↓	مفرد	جمع ↓	مفرد
.....	رفته ام	دیده ام
.....
.....

درس دهم:

۱. در هریک از عبارات زیر، تلمیح را پیدا کنید و داستان مربوط به آن را بنویسید.

* به تولای تو در آتش محنت چو خلیل گویا در چمن لاله و ریحان بودم

* بیستون کندن فرهاد نه کاری ست شگفت شور شیرین به سر هر که فتد، کوه کن است

* میان خسرو و شیرین، شکر کجا گنجد؟

* آن نور روی موسی عمرانم آرزوست

درس یازدهم:

۱. زمان فعل‌های زیر را مشخص کنید و نوع هر یک را بنویسید. «استمراری، مستمر»

می خوابیدی:

داشت می نوشت:

داشتند می گفتند:

می بردیم:

۲. جدول‌های زیر را کامل کنید.

↓ جمع	مفرد	↓ جمع	مفرد
.....	داشتم می خواندم	می رسیدم
.....
.....

درس دوازدهم:

۱. زمان فعل‌های زیر را مشخص کنید و نوع هر یک را بنویسید. «بعید، التزامی»

خریده بودند:

فروخته باشی:

گرفته باشم:

بریده بود:

۲. جدول‌های زیر را کامل کنید.

↓ جمع	مفرد	↓ جمع	مفرد
.....	شکسته بودم	فهمیده باشم
.....
.....

درس سیزدهم:

۱. در ابیات زیر، ردیف را پیدا کنید و زیر آن خط بکشید.

- * چشمی که هست محو تماشای اهل بیت بیند جمال دوست به سیمای اهل بیت
- * کیستم من؟ سائلی در پشت دیوار شما با تهیدستی در این عالم، خریدار شما
- * کربلا را می‌سرود این بار، روی نیزه‌ها با دو صد ایهامِ معنی‌دار، روی نیزه‌ها
- * زبان خامه ندارد سر بیان فراق و گرنه شرح دهم با تو داستان فراق

درس چهاردهم:

۱. در جمله‌های زیر، قیده‌ها را مشخص کنید و زیر آن خط بکشید.

- * اتفاقاً دوستم را در خیابان دیدم.
- * من امسال، به سن تکلیف رسیدم.
- * بازیکن به سرعت، به توپ ضربه زد.
- * زهرا به آرامی، شعر می‌خواند.
- * او همیشه، لباس‌های تمیز می‌پوشد.

درس شانزدهم:

۱. ساخت واژه‌های زیر را مشخص کنید. « ساده، وندی، مرکب »

* فرهنگ:

* نادرست:

* سحرگاه:

* دام‌پزشک:

* دستمزد:

* دوست:

* خوبی:

* خود نویس:

* خانه:

* کوزه‌گر:

* زیرزمین:

* آفریدگار:

* چهار پا:

***به پایان آمد این دفتر**

حکایت همچنان باقی ست*

دانش آموزان گرامی، خدا قوت

امیدواریم با خواندن این درسنامه و تلاش و پشتکار خود، مطالب کتاب فارسی پایه نهم را به خوبی یاد گرفته باشید.

به امید موفقیت شما در تمام مراحل زندگی